

اشهد ان لا اله الا الله محمد بن عبد الله

مقدمه

قبل از شروع کتاب ابتدا شناخت تعریف حدیث، غرض، موضوع، اهمیت و جایگاه، حجیت و تدوین و مراحل آن و مطالبی دیگر ضروری به نظر می آید.

تعریف علم حدیث

نزد علماء اصول فقه تعریف علم حدیث چنین است:

«الحديثُ اقوالُ النبي صَلَّى الله عليه و سلم و أفعاله»

طبق این تعریف تقریر آنحضرت ﷺ در تحت افعال داخل هست بنابراین نیازی برای اضافه نمودن یک لفظ مستقل در تعریف علم حدیث نیست اما در مورد احوال آنحضرت ﷺ که آیا در تحت علم حدیث داخل هستند یا خیر تفصیلش نزد این عده از علماء به این کیفیت است.

احوال بر دو قسم است

(۱) احوال اختیاری: مانند نماز، روزه و غیره

(۲) احوال غیر اختیاری: مانند جلیه شریف آنحضرت ﷺ (وصف خلقتی آنحضرت ﷺ)

نزد اصولیان احوال اختیاری در تحت حدیث داخل هستند و احوال غیر اختیاری حدیث نامیده نمی شود.

نزد علماء حدیث «الحديثُ اقوالُ النبي ﷺ و أحواله و أفعاله»

نزد محدثین احوال اختیاری و غیر اختیاری آنحضرت ﷺ در تحت حدیث داخل هستند از این جهت هست که در تعریف علم حدیث لفظ «احوال» اضافه شده است.

«منشأ اختلاف»

منشأ این اختلاف بر اختلافی دیگر است و آن اینست:

چون منظور اصلی از حدیث نزد علماء اصول همان استنباط احکام می باشد. لذا حدیث به آن چیزهایی اطلاق می شود که از آنها احکام استنباط می شوند. و حدیث عبارت است از اقوال، افعال و احوال اختیاری آنحضرت ﷺ نه احوال غیر اختیاری پیامبر اکرم ﷺ و وظیفه محدثین جمع کردن تمام آنچه که به پیامبر اکرم ﷺ منسوب است و انتقال آنها برای امت است غرضی نمی کنند که اقوال باشند یا احوال اختیاری و یا غیر اختیاری لذا نزد محدثین چنین تعریفی از حدیث بشود که تمام این موارد در تحت حدیث بیایند.

«وجه تسمیه»

چرا این علم را علم حدیث می نامند؟

در پاسخ به این سوال علماء (بر این باورند که حدیث) وجه مختلفی را ارائه نموده اند:

۱- حدیث به معنای حادث و جدید که ضد قدیم است کلام الله چون صفت خداوند متعال است و

ذات باری تعالی هم چون صفاتش قدیم می باشد اما رسول اکرم ﷺ حادث است بنابراین کلام او

نیز حادث است و حدیث که کلام پیامبر اکرم ﷺ است در برابر قرآن قدیم، حادث و جدید به

حساب می آید و بدین جهت کلام پیامبر اکرم ﷺ به حدیث نامگذاری شده است.

۲- عده ای از این علماء بر این باورند که حدیث به معنای قول و گفتار است و احادیث رسول الله

ﷺ چون اقوال و گفتارهای پیامبر اکرم ﷺ می باشند حدیث نامیده شده اند اگر چه حدیث تنها اقوال

رسول الله ﷺ نیستند بلکه افعال و تقریرات او نیز جزء حدیث هستند اما تغلیباً اینها را حدیث می-

نامند.

۳- شیخ الاسلام علامه شبیر احمد عثمانی رحمه الله در مقدمه فتح الملهم شرح صحیح مسلم توجیه

خیلی جالبی ارائه نموده اند. او می فرماید: که نام حدیث در اصل از آیه ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ

فَعَدِّتْ﴾ مأخوذ است در سوره «الضحی» خداوند متعال سه انعام را که به پیامبرش عنایت فرموده

است ذکر می کند و برای اداء سپاس و تشکر هر سه انعام یک حکمی را بیان فرموده است چنانچه

می فرماید:

(۱) ﴿أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ برای شکر این نعمت دستور می دهد ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾

و در ادامه می فرماید

(۲) ﴿وَجَدَكَ غَالِيًا فَأَغْنَى﴾ و برای ادای شکر این نعمت دستور می دهد ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ

فَلَا تَنْهَرْ﴾ و نعمت سومی را ذکر می کند

۳ ﴿وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ ^{بی خبر} و برای ادای شکر این نعمت دستور می دهد ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ

فَعَلِّمْتُكَ﴾ یعنی چون تو از علوم و معارف نا آشنا بودی و ما به تو این علوم و معارف را عنایت فرمودیم پس شکر این نعمت این است که تو این علوم را برای دیگران بیان کنی و آنچه را که برای مردم بیان می کنی حدیث نامیده می شود.

« موضوع علم حدیث »

« ذات النبی ﷺ من حیث الرسالة »

غرض علم حدیث

^{پیروی از سنت پیامبر اکرم ﷺ}
«الاهتداء بهدي النبي ﷺ» یعنی انسان ظاهر و باطنش را طبق سنت پیامبر اکرم ﷺ قرار داده و رضای الهی و سعادت ابدی را حاصل نماید.

^{بمقتضای موضوع}

اما غرض علم حدیث و تمام علوم دینی

«الفوز بسعادة الدارين» است.

شرافت و عظمت علم حدیث

علم حدیث بعد از قرآن کریم از تمام علوم اشرف و افضل است اگر چه در مورد افضل بودن علم حدیث بر علم تفسیر اختلاف وجود دارد اما شرافت یک چیز تا آن وقت معلوم می شود که به موضوع آن نگریسته شود و موضوع علم حدیث چون ذات رسول اکرم ﷺ از حیث رسالت است و پر واضح است که ذات اقدس رسول الله ﷺ از تمام کائنات اشرف و رسالت او از تمام حیثیات برتر است لذا برای افضل بودن این علم بر سایر علوم هیچ نوع تردیدی وجود ندارد.

عنوان بزرگتر: «حجیت حدیث»

عنوان کوچکتر: «تاریخ انکار حدیث»

برای اثبات مسائل شرعی بزرگترین دلیل و حجت قرآن کریم می باشد و حدیث پیامبر اکرم ﷺ پس از قرآن در درجه دوم قرار دارد و این هر دو به ترتیب منبع و دلایل شریعت اسلامی می باشند یعنی همچنانکه مسائل دین از قرآن کریم ثابت و مقدر می شود به همان ترتیب از حدیث پیامبر اکرم ﷺ مسائل و احکام دین ثابت می شود تقریباً در اواخر قرن اول هجری تمام مسلمانان حدیث پیامبر اکرم ﷺ را مانند قرآن کریم حجت شرعی به حساب می آوردند حافظ بن حزم رحمه الله می فرماید: در قرن اول هجری قمری تمام فرقه های اسلام اعم از اهل سنت و جماعت، خوارج، شیعه و قدریه حدیثی را که از راویان معتمد و ثقة روایت می شد به اتفاق آراء آن را حجت می پنداشتند تا اینکه معتزله بوجود آمده و این فرقه بر انکار حجیت خبر واحد مشروع کردند.

«منشأ انکار معتزله»

سؤال
حجت الاسلام

برخی اشتباهات علمی بود که بر اثر عقل پرستی از آنها صادر می شد معتزله هر حدیثی را که خلاف عقل می دیدند انکار می کردند اگر چه به درجه خبر واحد می رسید و اگر در قرآن خبر و حدیث متواتر کدام مطلبی که مرام آنها موافق نبود وجود داشت آن را تأویل می کردند مثلاً درباره حشر و نشر رؤیت الله ﷻ میزان و صراط هر خبر واحدی وجود داشت انکار می کردند اما اهل سنت و جماعت با شدت هر چه تمام این گروه را تردید نموده و راه و روش ایشان را غلط تصور می کردند زیرا هیچ حرف و مطلبی از دین مخالف با عقل سلیم نیست گرچه وجه دلیل بعضی از مسائل را عقل نارسای آنها درک نمی کردند ولی این دلیل بر انکار نمی شود و برای تردید انکار حدیث معتزله ائمه و علماء این امت قیام نموده و کتابهای مستقلی را تألیف می نمودند حتی امام شافعی، احمد بن حنبل و غیره جزوه های مختلفی گردآوری می کردند و پس از گذشت این مرحله از زمان حجیت حدیث موضوع و بحث مستقلی برای علم اصول حدیث و فقه درآمد علماء متأخرین نیز به سهم خود در مورد حجیت حدیث و تردید منکرین آن مقاله هایی را تهیه نموده و جوابهای مدلی برای شبهات عقلی و نقلی منکرین ارائه نمودند و بعد از زمان معتزله نوبت به دور و زمان ما رسید.

در این زمان نیز بسیاری از مردم که خود را روشن فکر جلوه می دهند به انکار حدیث پرداخته اند و از منکرین حدیث می توان نام « غلام احمد پرویز و دکتر جیلانی » و در ایران شخصی به نام « صادق تقوی » که خود را از اهل قرآن مشهور کرده اند نام برد.

خلاصه بحث این شد در نهایت منکرین حدیث به دو دسته تقسیم می شدند:

۱- گروهی کلاً منکر حدیث هستند: یعنی حدیث را بطور کلی حجت و دلیل شرعی نمی‌پندارند و قرآن را برای خود کافی می‌دانند.

۲- گروهی دیگر اگرچه به صراحت منکر حدیث نیستند اما معتقدند که احادیث پیامبر اکرم ﷺ محفوظ نیستند

این دو گروه احادیثی را که فعلاً در اختیار ما قرار دارند را قبول ندارند.

دلیل منکرین حدیث:

آنها برای اثبات مدعای خود دلالتی مطرح می‌کنند

۱- دلیل اول اینکه زمان پیامبر اکرم ﷺ و صحابه چون حدیث نوشته نشده به وجوه مختلفی یا مانند اینکه صحابه نوشتن بلد نبودند و اگر تعدادی که بلد بودند به کتابت قرآن کریم مشغول بودند.

۲- مزید بر اینکه صحابه نوشتن را بلد نبودند خود پیامبر اکرم ﷺ از کتابت حدیث منع فرموده بود

چنانچه در صحیح مسلم از حضرت ابوسعید خدری روایت شده «قال: قال رسول الله ﷺ لا

تکتبوا عني غير القرآن و من كتب عني غير القرآن فليمحه» پس چون در زمان پیامبر اکرم ﷺ

حدیث فقط از راه سینه به سینه انتقال می‌شد و نوشتاری وجود نداشت که خود پیامبر اکرم ﷺ از

آن منع می‌فرمود و چنین چیزی که از طریق سینه منتقل می‌شود چگونه محفوظ می‌ماند این عقلاً نه

مشکل، بلکه محال است.

۴۴
منه

دلایل حجیت حدیث — مهم حسد رسول الله ﷺ

قبل از پرداختن به پاسخ دلایل منکرین به چند نمونه از آیات قرآن کریم که بر حجیت دلالت دارند اشاره می‌شود:

۱- ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

اگرچه آیه کریمه اصل نزولش در مورد غنیمت است اما به اتفاق مفسرین اعتبار به عموم الفاظ است نه بخصوص مورد این آیه عام می‌باشد هر آنچه که پیامبر ﷺ آورده در بر می‌گیرد.

۲- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (سوره آل عمران آیه ۳۱)

در این آیه می‌فرماید اگر شما خواستار برقراری ارتباط و محبت با الله ﷻ هستید از پیامبر اکرم ﷺ پیروی نمایید و اتباع و پیروی از پیامبر اکرم ﷺ جز از قولی و فعلی پیامبر اکرم ﷺ ممکن نیست و این اتباع از قول و فعل پیامبر را حدیث می‌نامند.

۳- ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾

در این آیه می‌فرماید هم چنانکه اطاعت الله ﷻ لازم است اطاعت پیامبر اکرم ﷺ هم لازم است. «حافظ ابن حجر عسقلانی» در ذیل این آیه می‌نویسد که این آیه «أَطِيعُوا» تکرار شده و از تکرار کلمه «أَطِيعُوا» بطرف این نکته اشاره است که اطاعت الله ﷻ و رسول الله ﷺ هر یک حکمی مستقل است پس اطاعت الله ﷻ همان اطاعت قرآن کریم و اطاعت از رسول ﷺ به پیروی از حدیث متحقق می‌شود.

۴- ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

در این آیه کریمه الله ﷻ وظیفه رسول اکرم ﷺ را بیان می کند و آن آشکار نمودن قرآن کریم است پس قرآن کریم مبین است و بیان پیامبر اکرم ﷺ مبین اوست و تبیین پیامبر ﷺ جز از قول و فعل وی ممکن نیست و این را حدیث می نامند.

جواب به دلائل منکرین حدیث:

در پاسخ به این استدلال منکرین که صحابه کرام نوشتن ~~یاد~~ نوشتن را عرضه می شود این دعوی به اعتبار واقعیت تاریخی بی اساس معلوم می شود و همچنین این مطلب که صحابه کرام حدیث ~~نوشته~~ نوشتند و زمان و مسالت از کتابت و نوشتار حدیث ضالی بود؛ قطعاً اشتباه است. اگر پیافرفش تصور کنیم که در زمان پیامبر ﷺ مدار حدیث فقط بر حفظ بوده نه بر کتابت باز هم می توان با دلیل ادعا نمود که احادیث پیامبر ﷺ بدون هیچ کم و کاستی به نحوی که پیامبر ﷺ فرموده است نگهداری شده و هیچ نوع خیانتی در آن صورت نگرفته است و به دنبال این گمان رفتن که احادیث تا این قدر مدت طولانی چگونه در ذهن ماندگار شده اند، خیلی خنده آور است و این طرز تفکر در واقع از بیگانگان نشأت گرفته است اصحابی که در مورد آنها چنین گفته شده:

«أَبْرَهُمْ قُلُوبًا وَ أَعَمَّهُمْ عِلْمًا»
 بزرگواران را در قلوبشان کور کرد و در علمشان پرده افکند

صحابه ای که به هیچ عنوان حاضر نبودند موهای پیامبر ﷺ آب پس مانده وضو، خون و غیره آن حضرت ﷺ را ضایع کنند و از طرفی دیگر الله ﷻ برای حفاظت دین پیامبر ﷺ وعده داده است.

پس چگونه ممکن است که صحابه اینهمه احادیث را که تمام دین بر آن متکی است، حفظ نکنند.

و از بسیاری روایات بوضوح معلوم می شود که در دوران زرین خود پیامبر ﷺ حدیث کتابت شده

است که در این مقدمه، گنجایش همه آنها نیست و به کتب بزرگتر مراجعه شود.

پاسخ نهی کتابت حدیث:

در مورد این حدیث علماء چندین جواب داده اند که از بین آنها چند جواب راجح تر معلوم می شود:

۱- عده ای از محدثین مانند علامه نووی رحمته الله، حافظ بن حجر عسقلانی رحمته الله و سیوطی رحمته الله قائلند.

که این حدیث نهی موقوف است و احادیثی که در آنها اجازه کتابت حدیث وارد شده مرفوع می-

باشند، پس روایات مرفوع راجح تر از حدیث موقوفند.

۲- این نهی موقت و عارضی بوده است چون آن زمان زمان ابتدا نزول قرآن بود و اعجاز قرآن

کریم به طور احسن در قلوب مردم جای نگرفته بود. آن حضرت ﷺ از کتابت حدیث نهی فرمود

تا حدیث با قرآن کریم مخلوط نشود. اما بعداً که این عارض مرتفع شد این نهی نیز منسوخ گردید و

برداشته شد.

۳- مراد از نهی کتابت حدیث مع القرآن فی الصحیفة الواحدة است نه مطلقاً.

«تدوین حدیث و مراحل آن»

از ابتدای اسلام پیامبر اکرم ﷺ بنا بر مصلحتهایی از نوشتن حدیث منع می فرمودند که تفصیلش در

بحث قبلی گذشت اما بعداً رسول اکرم ﷺ این حکم را منسوخ نموده و اجازه نوشتن حدیث را

صادر فرمودند از آن هنگام به بعد بسیاری از صحابه کرام رضی الله عنهم در زمان خود آن حضرت صلی الله علیه و آله جهت

یاد داشت احادیث زیادی را به صورت متفرقه نوشته و جمع آوری می کردند اما با این وجود این در

زمان پیامبر اکرم ﷺ و صحابه کرام رضی الله عنهم مدار حدیث رسماً بر حفظ بوده و این روال به همین

صورت ادامه داشت تا اینکه قرن اول تقریباً به پایان خودش نزدیک شده بود که اسلام از محدوده

جزیره عرب گسترش یافته و به ممالک عجم تا دور و دراز رفت و عجم قبلاً به خواندن و نوشتن

عادی بودند علاوه بر این عربها دارای حافظه ای فوق العاده بودند اما مشکل اینجا بود که صحابه

کرام رضی الله عنهم که به منزله نسخه زنده ای برای حدیث بودند رفته رفته از دنیا رخصت شدند و اکثر

تابعین نیز که از صحابه کرام رضی الله عنهم حدیث فرا گرفته بودند به همین صورت نیز دنیا را ترک کردند

جز از تعداد کمی از تابعین که در اقصی و گوشه ممالک و مراکز نشر دین پراکنده بودند از جانبی

دیگر اهل بدعت و اهل هواء رو به گسترش و تازه فرقه های باطل مانند روافض، خوارج، معتزله،

قدریه، جبریه و غیره سرکشیده بودند. در این برهه حساس و بحرانی در دل بزرگان تابعین این

موضوع آمد که اگر در این وقت احادیث جمع آوری نشود پس بعد از رفتن حافظان حدیث دنیا از

علوم نبوت به طور کلی خارج می شود و علم حدیث که در سینه ها محفوظ است به همراهی آنها در

قبرستانها مدفون خواهد شد آنگاه جهان باری دیگر به سوی گمراهی کشیده می‌شود چنانچه در

سال ۹۹ هـ ق خلیفه راشد اموی عمر بن عبدالعزیز رحمته الله که بر تخت خلافت حکمفرما بود این

تهدید را احساس نموده و جدی گرفت بلافاصله وی برای علماء ممالک اسلامی رسماً فرمان صادر

نموده و دستور داد هر چه سریعتر احادیث نبوی را به صورت کتاب جمع آوری کنید

در فتح الباری و عمدة القاری از طریق ابونعیم اصفهانی نقل شده:

«كتب عمر بن عبدالعزيز رحمته الله الى الأفاق: انظروا حديث النبي ﷺ لاجمعوه»

مخصوصاً برای ابوبکر بن حزم رحمته الله یا به طور ویژه نامه نوشت چنانچه در صحیح بخاری تألیفاً آمده

«كتب عمر بن عبدالعزيز رحمته الله الى ابي بكر بن حزم رحمته الله: انظر كان من الحديث النبي ﷺ فاكتبه

لي فاني خشيت دروس العلم و ذهاب العلماء»

طبق فرمایش حافظ بن عبدالبر رحمته الله اولین شخصی که حدیث نوشته و به دار الخلافه فرستاد محمد

بن شهاب زهری رحمته الله بود. ابوبکر بن حزم رحمته الله تا آن موقع کتابهایش را کامل نکرده بود که عمر بن

عبدالعزیز رحمته الله به لقاء حق پیوست.

بنابر اتفاق اکثر محدثین شرف اولویت تدوین حدیث برای علامه شهاب زهری رحمته الله حاصل شد و

پس از این در اکثر ممالک اسلامی علماء با ذوق و شوق بکار تدوین حدیث پرداختند.

امام مالک رحمته الله در مدینه، ابن جریر رحمته الله در مکه، اوزاعی رحمته الله در شام، سفیان ثوری رحمته الله در

کوفه، حماد بن سلمه رحمته الله در بصره، ابن مبارک رحمته الله در خراسان و غیره به تصنیف و تألیف حدیث

شروع کردند. این اولین مرحله تدوین حدیث بود که علماء صرفاً احادیث متفرقه را جمع نموده و در آنها هیچگونه ترتیب و تمیزی را لحاظ نمی کردند زیرا در آن وقت فقط جمع احادیث مناسب بود از این تفصیل چنین معلوم می شود که حدیث در زمان خود پیامبر ﷺ کتابت و تدوین شده است اما کار تدوین حدیث رسماً در زمان عمر بن عبدالعزیز رحمته الله شروع شد نه اینکه فاصله ای که در میان عمر بن عبدالعزیز رحمته الله و پیامبر ﷺ بوده حدیث کاملاً مسقوط عنه بوده و کار تدوین آن فقط در زمان عمر بن عبدالعزیز رحمته الله صورت گرفته چنانچه بعضی از فرقه ها این نظریه را مطرح کرده اند ولی این نظریه منصفانه نیست و غیر قابل قبول و غیر معتبر می باشد.

مرحله دوم تدوین حدیث

در نیمه قرن دوم عده ای از علماء بلند شده و احادیث را به صورت تجربه های فقهی ترتیب دادند.

سرپرست این گروه از علماء امام ابوحنیفه رحمته الله بود که برای اولین بار کتاب الآثار را نوشت و بعد

از امام اعظم رحمته الله مژطای امام مالک رحمته الله و پس از آن جامع سفیان ثوری رحمته الله نگاشته شد.

مرحله سوم تدوین حدیث

در تدوین مرحله دوم عمده ترین کاری که صورت گرفت کار ترتیب بود اما برای جدا نمودن خود

احادیث که مرفوع از آثار صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین جدا کرده شود اقدامی صورت نگرفت تا

اینکه قرن سوم شروع شد و باب تدوین حدیث بیشتر ترقی یافت عده‌ای از علماء احادیث پیامبر ﷺ

را از آثار صحابه کرام ﷺ و فتوای تابعین جدا کرده و احادیث مرفوع را کاملاً جمع کردند و در این مرحله بود که تألیف سلسله مسانید (یک نوع از تعریف حدیث) شروع شد و قبل از همه عیدالله بن موسی عیسی رحمته الله اولین کسی بود مسند را تألیف نمود بعد از این بقیه علماء مانند احمد بن حنبل رحمته الله، اسحاق بن راهویه رحمته الله، مسدد بن مسرحد رحمته الله و غیره مسند تألیف نمودند.

مرحله چهارم تدوین حدیث

پس از گذشت این سه مرحله دور صحاح سته شروع شد کتابهایی که قبل از صحاح سته تألیف شدند مقصود آنها فقط جمع احادیث پیامبر اکرم ﷺ بود و به طرف انتقاد و ترجیح و یا انتخاب توجه نمی‌شد.

حدودی از قرن سوم به همین حالت گذشت بعد از این یک طبقه از علماء بلند شده از بین احادیثی که قبلاً به سه مرحله جمع آوری شده بود شروع به کنجکاوی نموده و صحیح را از غیر صحیح جدا می‌کردند و در این مرحله از تدوین اولین شخصی که اقدام نمود امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله بود که کتاب معروفش صحیح بخاری را تألیف نمود بعد از او که شاگرد رشیدش امام مسلم بن حجاج نیشابوری رحمته الله صحیح خودش را به میدان آورد و سپس بقیه ائمه، اصحاب سنن مانند امام ترمذی، نسائی و ابوداود کتاب نوشتند و این مرحله بهترین و نهایی‌ترین مراحل تدوین

حدیث بود که صورت گرفت چنانچه حافظ بن حجر عسقلانی رحمته الله در مقدمه فتح الباری می-

نویسد:

«فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَصْرَ خِلَاصَةُ الْعُصُورِ فِي تَحْصِيلِ هَذَا الْعِلْمِ»

در این مرحله از تدوین هر نوع عملی که متعلق به حدیث بود انجام گرفت تا جاییکه برای افراد بعدی چیزی باقی نماند بلکه از این به بعد علماء هر کتابی را که تألیف نمودند در واقع از همین

کتب مأخوذ است:

«لَكُمْ مِنْ مُسْتَدْرِكٍ لَهَا وَ كَم مِنْ مُسْتَخْرِجٍ لَهَا»

﴿ شرح حال مصنف کتاب مشکات

کتابی که پیش رو دارید یکی از جامع ترین کتب حدیث می باشد این کتاب نتیجه همت و تلاش مستمر دو شخصیت بزرگ علمی می باشد در حقیقت کتاب مشکوة المصابیح دو کتاب می باشد:

(۱) المصابیح: که تصنیف امام بغوی رحمته الله می باشد

(۲) مشکوة المصابیح: نوشته خطیب تبریزی می باشد که وی بر کتاب المصابیح مطالبی دیگر اضافه

نموده و احياناً که کمبودهایی که المصابیح داشته آن را جبران نموده است و کتاب را به نام

مشکوة المصابیح نامگذاری نموده است.

«مختصری از شرح حال صاحب کتاب مصابیح»

نامش حسین، لقبش محی السنه، کنیه اش ابو محمد و نام پدر بزرگوارش مسعود می باشد.
سلسله نسبش به این صورت است محی السنه، رکن الدین ابو محمد حسین بن مسعود الفراء
البغوی رحمته الله است. الفراء در اصل صفت پدر نویسنده می باشد و از الفروع مأخوذ است.
الفراء به معنای پوستین دوز یا پوستین فروش است. چون پدرش پوستین می فروخت یا می دوخت به
فراء معروف شد و به لقب محی السنه از آنجا ملقب شد که علامه بغوی رحمته الله کتابی به نام شرح السنه
تألیف نمود و چون از تألیف کتابش فارغ شد پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید فرمود:

«احیاک الله کما اَحییَک سنی»

بنابراین ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب علامه بغوی رحمته الله به لقب محی السنه مشهور شد.
البغوی به طرف روستای یغ یا بغشور در میان شهر هرات و مرو واقع است منسوب می باشد.

تاریخ ولادت و وفات علامه بغوی رحمته الله

علامه بغوی رحمته الله در سال ۴۳۶ متولد و طبق قول راجح در شوال ۵۱۶ هـ ق این خورشید عالم تاب
برای همیشه غروب نموده و در کنار مرقد مطهر استاد بزرگوارش قاضی حسین رحمته الله در شهر طالقان
دفن شدند، البته قولی دیگر نیز در مورد تاریخ وفاتش آمده در سال ۵۱۰ هـ ق وفات نموده است.

تالیفات علامه بغوی رحمته الله

این شخصیت بزرگ علمی پس از خود تالیفات و آثار فراوانی را به جای گذاشت که تقریباً به

حدود ۱۰ تالیف می‌رسد که مشهورترین آنها ۱- المصاییح ۲- معالم التنزیل ۳- شرح السنة

ایشان رحمته الله علامه بغوی ^زفقه شافعی رحمته الله پیروی نمودند یعنی شافعی مذهب بود.

«شرح حال صاحب مشکات»

نامش محمد، کنیه اش ابو عبدالله و لقبش ولی الدین می‌باشد.

سلسله نسبش ولی الدین ابو عبدالله، محمد بن عبدالله الخطیب العمری تبریزی طبق قول مشهور نام

پدرش عبدالله است. البته صاحب مشکوة در رساله‌ی خودش بنام «الاکمال فی اسماء الرجال» نام

پدرش را عیدالله نوشته و چون علامه خطیب در شهر تبریز به ایراد خطبه پرداخت و او را به تبریزی

یاد می‌کند و نسبتاً عمری است.

تاریخ وفات علامه تبریزی رحمته الله: علامه خطیب تبریزی رحمته الله در سال ۷۳۷ هـ ق از تالیف کتاب

مشکوة المصاییح فارغ شد و پس از مشکوة رساله‌ی الاکمال فی اسماء الرجال را تالیف نمود و از

این رساله تقریباً در سال ۷۴۰ هـ ق فارغ شد و غالباً همین تاریخ یعنی ۷۴۰ هـ ق تاریخ وفات ایشان

است و دقیقاً تاریخ وفاتش معلوم نیست فقط این مقدار معلوم می‌شود که خود علامه خطیب تبریزی

تخله در آخر رساله اش تاریخ فراغت را ۲۰ رجب سال ۷۴۰ هـ ق ذکر می کند از اینجا تاریخ وفاتش معلوم می شود ولی تاریخ ولادتش معلوم نیست.

تعداد احادیث المصایح و مشکات

تعداد کل روایات مصایح ۴۴۳۴ حدیث می باشد و صاحب مشکوة علامه خطیب تخله چیزی در حدود ۱۵۱۱ حدیث بر کتاب مصایح اضافه نموده پس کل روایات مشکوة المصایح ۵۹۴۵ حدیث است که صاحب کتاب مشکوة آن را در طی ۲۹ عنوان کتاب، ۳۲۷ باب و ۱۰۳۸ فصل آورده است.

خصوصیات مصایح

(۱) کتاب مصایح علامه بغوی تخله می باشد یکی از جامع ترین کتابهاست که احادیث بسیار مهمی را به ترتیب ابراب فقهی و اسلوبی جذاب جمع نموده است.

علامه بغوی تخله در کتابش دو نوع عنوان بسته است: ۱- کتاب ۲- باب

و عنوانی به نام فصل ذکر نمی کند البته برای تشخیص احادیث ابتدا روایات بخاری و مسلم را می-

آورد که از آنها به صحاح تغییر می کند و بعد از آن روایات سنن و غیره را ذکر می کند و به حسان

(جمع حسن) تغییر می کند.

۲) یکی دیگر از خصوصیات مصابیح این است که فقط بر آنمه حدیث اعتماد می کند و اساتید روایت را اصلاً ذکر نمی کند و بعد تخریج آنها حواله هم نمی دهد.

۳) یکی دیگر از خصوصیات مصابیح اینست که فقط روایات مرفوع را در کتاب می آورد و آثار صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین را ذکر نمی کند از این جهت عده ای از علما که بر صاحب مصابیح انتقاد

نموده اند که چرا اساتید و حواله ی کتاب را ذکر نمی کند پس صاحب مشکوٰۃ به خاطر تلافی این

کمبودها احساس نیاز نموده اند و بنابر دستور استادش علامه طیبی رحمته الله تألیف کتاب مشکوٰۃ

المصابیح می پردازد پس روش علامه خطیب تبریزی رحمته الله در کتابش اینست که هر حدیث را بسوی

راوی آن منسوب کرده است پس حواله آن را ذکر می کند و در هر باب سه فصل عنوان می بندد:

در فصل اول: احادیث صحیحین را ذکر می کند که از آنها به متفق علیه تعبیر می کند.

در فصل دوم: روایات بقیه کتب حدیثی را بیان می کند.

در فصل سوم: احادیثی را که با باب مناسبت دارند علامه بغوی رحمته الله آنها را ذکر نکرده است را

می آورد و این نوع احادیث را از کتاب مخصوصی نمی آورد.

و یکی دیگر از عادت علامه خطیب رحمته الله این است که تنها به ذکر احادیث مرفوع اکتفا نمی کند

بلکه در کنار آن گاه گاهی آثار صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین را ذکر می کند بر خلاف علامه .

بغوی رحمته الله تصرفانی دیگر از این قیل نیز در کتاب المصابیح به عمل آورده است که آن را در

مقدمه کتاب ذکر نموده است.

وجه تسمیه کتاب مشکات المصابیح

در وجه تسمیه این کتاب بیان کرده‌اند که مشکوة به معنای طاقچه و المصابیح به معنای چراغ که نام کتاب علامه بغوی رحمته الله است پس همچنان که نور چراغ بدون طاقچه کم می‌شود و اگر در طاقچه نهاده شود بر نورش می‌افزاید به همین صورت کتاب مصابیح که در آن ذکر سند و حواله نبود روشنی و نورش کم بود صاحب مشکوة سند و تخریج المصابیح را نوشته گویا بر روشنی استفاده‌ی آن اضافه شد پس مشکوة بمنزله طاقچه برای کتاب المصابیح قرار گرفت و به این جهت علامه خطیب تبریزی رحمته الله کتابش را مشکوة المصابیح نامید.

وجه دیگری نیز بیان شده است و آن اینست که از چراغ ظلمت ظاهری یعنی تاریکی دور می‌شود و از حدیث ظلمت باطنی دور می‌شود اما چون این احادیث منتشر و بدون ذکر سند در کتاب المصابیح آمده است نور آنها مقداری کم بود پس صاحب مشکوة در کتاب علامه بغوی رحمته الله سند و حواله روایت را ذکر نمود و آنها را جمع کرد پس مشکوة مانند طاقچه‌ای برای المصابیح قرار گرفت.

شروع مشکات

مشکوة المصابیح مقبولیت فراوانی کسب نمود و از زمان تألیفش تاکنون در جهان اسلام به شیوه‌های مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرد و علمای امت به خدمت این کتاب مشغول بوده‌اند که از

جمله خدمت این کتاب پرداختن به شرح و حاشیه نگاری آن است که ما در این مقاله از چند اشاره می‌کنیم:

(۱) الکاشف عن حقائق السنن

این اولین شرح مشکوٰۃ المصابیح است که توسط استاد صاحب مشکوٰۃ علامه طیبی رحمته الله تألیف شده است.

(۲) مرقاۃ المفاتیح

این شرح به زبان عربی توسط محدث مشهور و فقیه چیره دست حنفی علامه ملا علی قاری رحمته الله نوشته شده است.

(۳) المعاة التنقیح

این شرح به زبان عربی توسط یکی از عالم هندوستان شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمته الله نوشته شده است.

(۴) اشعة المعات

این شرح توسط شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمته الله به زبان فارسی ترجمه شده که بیشتر تکیه بر ترجمه احادیث دارد، و در بعضی موارد آن به تشریح پرداخته است.

(۵) التعليق الصبیح علی مشکوٰۃ المصابیح

محدث مولانا محمد ادريس كاندهلوی رحمہ اللہ به اشاره استاد بن حجر هند علامہ محمد انور شاہ

کشمیری رحمہ اللہ به زبان عربی نوشته و در هشت جلد به چاپ رسیده است. ✓

حدیث نیت

❖ ۱- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا

لِأَمْرٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ

هَجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهَاجَرَتْهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» این حدیث مشهور

است به حدیث نیت.

معرفی راوی حدیث نیت: راوی این حدیث حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه خلیفه دوم مسلمین کنیه -

اش ابو حفص و لقبش فاروق است. احادیثی مرفوعی که از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت
حدیث منسوب به رسول خدا ص، قال رسول الله

شده ۵۳۷ حدیث است که ۸۱ حدیث در صحیحین ۳۴ روایت در صحیح بخاری و ۲۱ روایت

صحیح مسلم و بقیه در دیگر کتب حدیث وارد شده‌اند.

سنن اربع سنن ابی داود - ابن ماجه، ترمذی - نسائی

شان ورود حدیث نیت ص

علامه طبرانی واقعه شان ورود این حدیث را در کتاب خود به این صورت تخریج نموده شخصی
حدیث

برای ازدواج از زنی خواستگاری کرد، زن در پاسخ این شرط را مطرح کرد که اگر تو هجرت

بکنی آنگاه من به تو جواب مثبت خواهم داد. این زن به ام قیس مشهور است ولی نامش در اصل
از کتب معتبره

قیله بود این شخصی که از این زن خواستگاری کرده بود بعدها به مهاجر ام قیس معروف شد

آنحضرت ﷺ در این مورد این حدیث را فرمودند.

اهمیت حدیث نیت

این به حدیث نیت مشهور است و نزد محدثین ویژه فراوانی برخوردار است. امام شافعی رحمته الله، امام احمد حنبل رحمته الله و غیره این حدیث را ثلث (یک سوم) علم گفته‌اند به این صورت اعمالی که انسان انجام می‌دهد سه دسته هستند:

- (۱) اعمالی که با دل تعلق دارند مانند تواضع، محبت الهی و غیره.
- (۲) اعمالی که با زبان مرتبط هستند مانند تلاوت قرآن، ذکر خدا و غیره.
- (۳) نوع سوم اعمالی هستند که بوسیله اعضاء و جوارح بدن انجام داده می‌شوند این حدیث در مورد اصلاح اعمالی وارد شده که با دل تعلق دارند.

بعضی دیگر از علماء، حدیث نیت را نصف علم گفته‌اند:

- (۱) اعمالی که با بدن تعلق دارند.
- (۲) اعمالی که با قلب تعلق دارند.

بعضی دیگر از علماء حدیث نیت را ربع (یک چهارم) علم گفته‌اند.

در زمینه اهمیت این حدیث پایه و اساس خیر و خوبی قرار داده است. امام ابو داود

عَمَدَةُ الْخَيْرِ عِنْدَنَا كَلِمَاتٌ
(دراسه خیر و نیکو نزد ما)
 أَرْبَعٌ قَالَهُنَّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
 اتَّقِ الشُّبُهَاتِ وَأَزْهَدْ دُخْ
 مَا لَيْسَ بِعَيْنِكَ وَأَعْمَالُ بَنِي
 الْهِنْدِ الْفَضِيحَةُ

شرح و توضیح حدیث نیت

این حدیث دارای سه جمله است:

(۱) **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** (این چیزی است که اعمال را محصور کرده آن نیت است)
نیت عقد قلب است

(۲) **وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَىٰ**

(۳) **فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**

توضیح جمله اول: کلمه **إِنَّمَا** مفید حصر است و در مورد اینکه **إِنَّمَا** از چه چیزی ترکیب شده و اصل

انها محصور شده است
مثال آنها اعمال شاعر
اقوال قطعاً شاعر

آن چیز اختلافی وجود دارند.

بعضی از علماء می گویند **إِنَّمَا** از **إِنْ** و ما زائده تشکیل شده است و بعضی دیگر از علماء می گویند **إِنْ**

و ما نافیہ تشکیل شده است. و عده ای بر این باورند که **إِنْ** و ما کافه ترکیب شده است، طبق نظر

بعضی آنها بسیط است نه مرکب و نه در جمله بکار می رود صد در صد یقینی می باشد پس **إِنَّمَا** را

بکار می برند تا آن را اثبات کند و غیر از آن کار نمی کند.

الأعمال: اعمال جمع عمل است. فرق بین عمل و فعل این است که عمل بر کارهای اختیاری اطلاق

می گردد اما فعل عام است و کارهای اختیاری و غیر اختیاری را در بر می گیرد و در شریعت چون

مدار تکلیف انسان اختیاری است از این جهت کلمه و لفظ عمل به کار می رود نه فعل.

هر جا که ایمان بیاید
کلمه عمل می آید
شیرت در قرائن عمل
به کار رفته

النِّيَّاتُ: النِّيَّاتُ جمع نِيَّةٍ است مطلب جمله **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** این است که مدار قبول یا مردود

نوی - مقدر

شدن اعمال، نیت است اگر نیت خوب باشد عمل نیز نزد پروردگار مقبول و اگر عمل بد باشد عمل

هم مردود می باشد. (امتنار اعمال - جواب اعمال به نیت است)

« بحث متعلق فعل بالنیات: النیات جار و مجرور ظرف مستقر است حالا در مورد ظرف مستقر با کدام

فعل محذوف متعلق است علماء اختلاف دارند، نزد شافعیه بالنیات فعل تصحیح مقدر است شافعیه بر

این باورند نیت برای وضو شرط است و آنها از این حدیث استدلال می گیرند که وضو یک عمل

است و حدیث وارد شده **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**، (یعنی) **إِي تَصَحُّ بِالنِّيَّاتِ**

قول دوم: حنفیه می گیرند درست است که وضو یک عمل است اما برای هر عمل نیت شرط است

چنانچه نزد شما شافعیه هم بسیاری از اعمال وجود دارند که نیت در آنها شرط نیست مانند رد کردن

ودیعه و امانت، دور کردن شئی مرذی از راه، شستن لباسها، شستن ظروف و غیره لذا نزد حنفیه در

اینجا لفظ تثاب مقدر است پس تقدیر بر عبارت اینطور است **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** ، **إِي تَصَابُ**

بِالنِّيَّاتِ.

علامه انور شاه کشمیری در اینجا نظر بسیار سنجیده و دقیقی را ارائه نموده ایشان می فرمایند اگر ما

فعل تصح را مقدر قرار بدهیم حدیث فقط به امور دنیا اختصاص پیدا می کند و اگر لفظ تثاب را

مقدر قرار بدهیم در این صورت حدیث به امور آخرت تعلق می گیرد لذا مناسب در اینجا این است

که ما لفظی را مقدر بگیریم که عام بودن حدیث را نگه دارد که حدیث هم شامل امور دنیا و هم

شامل امور آخرت باشد لذا کلمه مناسبتر در اینجا معتبر است تقدیر عبارت به این صورت در می آید

انما الاعمال بالنیات، ای تعبیر بالنیات.

توضیح دوم از جمله دوم حدیث: **وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَىٰ**

مطلب جمله دوم اینست که ثواب و پاداش اعمال انسان چه مقدار به کیفیت نیست او وابسته است یعنی چه مقدار نیت در عملش داشته باشد به همان نسبت ثواب بر عملش مرتب می‌شود.

ارتباط میان دو جمله حدیث

در مورد اینکه جمله **وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَىٰ** با **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** چه ارتباطی دارد صاحب نظران ^{شارحین} و شارحین حدیث در نظریه دارند:

نظریه اول: طبق نظر بعضی از شارحین از جمله علامه قرطبی این جمله تأکید جمله اول است یعنی عین مطلب جمله اول را دوبار تأکید می‌کند.

نظریه دوم: جمله دوم تأکید جمله اول نیست بلکه خودش یک جمله مستقل و تأسیس است. نظریه دوم راجح تر است پس طبق این نظریه جمله دوم حدیث حاوی چه مطالب جدیدی است؟
علامه در این مورد چندین وجه را ذکر کردند که به چندتا از آنها اشاره می‌شود:

(۱) جمله اول ^{عمره} عرشی (عادی) و تجربی است یعنی به عرف و عادت عام مردم مبتنی است و جمله

دوم تشریحی است. که آن حضرت ﷺ در این جمله ضابطه و قاعده شرعی را بیان می‌کند و

برای این وجه چندین مثال و شاهد در کتب حدیث وارد شده که از جمله در حدیثی ذکر شده

لکل شیء زینة (عادی) و زینة القرآن آخر البقرة (قاعده شرعی)

یا در حدیثی دیگر وارد شده لکل امه امین (عادی) و امین هذه الامه ابو عبیده بن جراح شرعی
قاعده است در این دو حدیث جمله اول ^{عرضی} و عادی و جمله دوم قاعده شرعی است.

(۲) در جمله اول حدیث حال اعمال و در جمله دوم حال عاملین بیان شده است.

توضیح جمله سوم: فمن كانت هجرته إلى الله ورسوله فهجرته إلى الله ورسوله
معنای هجرت و انواع آن:

هجرت در لغت «ترك الوطن والانتقال من مكان الى مكان»

در اصطلاح شریعت هجرت دو نوع است:

(۱) هجرت ظاهری

+

هجرت ظاهری بر دو قسم است:

ا. الانتقال من دار الكفر الى دار الاسلام: مانند هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه

منوره که هجرت قبل از فتح مکه فرض و واجب ولی بعد از آن منسوخ شد.

ب. الانتقال من دار الفساد الى دار الامن: مانند هجرت صحابه از مکه به حبشه

(۲) هجرت باطنی: منظور از هجرت باطنی ترك معاصی و گناه و روی آوردن به طاعت و بندگی

خداوند متعال است. هجرت به این معنا نیز در حدیث ذکر شده است. «المهاجر من هجر ما

في الله عنه»

ترجمه: «مهاجر کسی است که از آنچه خداوند متعال را از آن بیزار دارد بگریزد»

نکته‌ها و قواعد حدیث: از این حدیث نکات و فوائد بی‌شماری استنباط می‌گردد از جمله:

۱. از حدیث معلوم می‌شود که ثواب و پاداش اعمال به نیت وابسته است.

۲. این نکته نیز از حدیث به دست می‌آید به هر انسان به اندازه و کیفیت نیت و اخلاقیات^ص به ثواب^{خالص}

تعلق می‌گیرد.

۳. در آغاز و ابتدای کتاب بویژه کتب حدیث لازم است که این حدیث ذکر شود تا نیت معلم و

متعلم خالص گردد و غیره.

«کتاب الایمان»

کتاب الایمان را بر سایر کتابها مقدم نمود به این خاطر چون مدار مقبول بودن تمام اعمال صالحه از عبادات گرفته تا معاملات، معاشرت و اخلاق بر ایمان است و ایمان اولین و اشرف ترین واجبات

است.

در معنای لغتی ایمان: لفظ ایمان به اعتبار لغت مصدر باب افعال و ماده مجرد آن امن است و معنای

امن مأمون بودن و در امان بودن است. ایمن در امان شد. گشت در امان شد.

وقتی امن به باب افعال برده شود معنای متعدی را می دهد بنابراین ایمان به معنای مأمون کردن و در

امن و امان داخل کردن است.

تعریف شرعی ایمان چیست؟

«الایمان هو تصدیق النبی ﷺ فی جمیع ما علم بحجته به ضرورة»

یعنی ایمان عبارت است از تصدیق و باور نمودن تمام اموری که آن حضرت ﷺ به طور قطعی و

بدیهی آورده است.

معنای کفر و انواع آن

کفر در لغت به معنی ستر و پوشیدن و در اصطلاح ضد ایمان است.

کفار از کافر است چونکه تنم از زیر ستر پنهان می کند
در کفر

تعریف کفر

«هو تكذيب النبي ﷺ في شيء من ضروريات الدين».

یادآوری این نکته در اینجا ضروری می باشد که در ایمان شرط است که اصحاب ایمان تمام ضروریات دین را قبول کند و آنگاه مومن گفته می شود ولی برای کفر و اثبات کفر این شرط لازم نیست که تمام ضروریات دین را انکار کند بلکه به مجرد انکار یک امر ضروری از دین کفر ثابت می شود.

انواع کفر

(۱) کفر انکار: کفر انکار اینست که شخص در دل رسالت آن حضرت ﷺ را باور ندارد همچنین با زبان اقرار نمی کند.

(۲) کفر جحد: کفر جحد اینست که در دل حق را درست می فهمد و به حقانیت آن باور دارد ولی به زبان صداقت آن را قرار نمی کند مانند کفر یهود و ابلیس

(۳) کفر عناد: کفر عناد اینست که دین حق را در دل خود خوب می پندارد و با زبان نیز اقرار می کند البته از ادیان دیگری بیزاری نمی کند اطاعت و پیروی دین حق را بر خود لازم نمی گیرد

مانند کفر ابرطالب

(۴) کفر نفاق: کفر نفاق اینست که در دل تکذیب می کند و اصلاً باور ندارد ولی بنا بر کدام

مصلحتی با زبان اقرار می کند مانند کفر منافقین

(۵) کفر زندقیه یا الحاد: کفر زندقیه یا الحاد اینست که به ظاهر تمام ضروریات دین را باور می‌کند و هیچ وقت دین ضرورت حق را انکار نمی‌کند اما در مورد امری از ضروریات دین توجیهی را ارائه می‌کند که آن را بر خلاف صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین و اجماع امت است این شخص را زندیق ملحد می‌نامند مثلاً شخصی می‌گوید بهشت و دوزخ را قبول دارم ولی منظور از بهشت خوشی و سرور و منظور از دوزخ ناراحتی و پشیمانی است.

شاه ولی الله محدث دهلوی رحمته الله در کتاب مکتوبی شرح مؤظاً امام مالک رحمته الله زندیق را چنین تعریف می‌کند:

«ان اعتراف به ظاهراً و لكن یفسر بعض ما ثبت من الدین ضرورة بخلاف ما فسرّة

الصحابة و التابعون و اجمعت الامة علیه فهو الزنديق» .

الاجماع است
این کلمه زندیق از کلمه زندقه گرفته شده است

مذاهب در مورد ایمان

ایمان دو جهت دارد:

۱. جهت ایمان به اعتبار احکام دنیوی

۲. جهت مقبولیت ایمان نزد الله تعالی در آخرت

به اعتبار احکام دنیا تمام مذاهب اتفاق نظر دارند که انسان به محض اقرار به زبان ظاهراً مؤمن گفته می‌شود و احکام دنیوی مسلمین بر وی اجرا می‌شود مانند دفن نمودن در قبرستان مسلمانان و غیره.

اما در مورد حقیقت ایمان که نزد الله عزوجل معتبر باشد اختلاف وجود دارد تقریباً در این مورد ۷

مذهب وجود دارد که ۲ مذهب برای اهل حق و ۵ مذهب اهل اهواء هستند.

قسم
مذاهب اهل حق عبارتند از:

۱. جمهور فقها و محدثین، ائمه ثلاثه و امام بخاری رحمه الله معتقدند ایمان از سه چیز مرکب است:

ا. تصدیق بالجنان

ب. اقرار باللسان

ج. عمل بالارکان

۱۵۱۵ / ۱۳۰۰

۲. جمهور متکلمین و امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باورند که ایمان بسیط است نه مرکب یعنی فقط

تصدیق قلبی است. اقرار باللسان و عمل به ارکان در حقیقت ایمان داخل نیستند البته برای اجرای

احکام دنیوی اقرار باللسان و کمال ایمان عمل بالارکان شرط است.

قسم
مذاهب اهل اهواء عبارتند از:

۱. معتزله: این گروه به ترکیب ایمان قائلند یعنی ایمان از سه چیز تشکیل شده است و حقیقت ایمان

داخلند که عبارتند از:

ا. تصدیق بالجنان

ب. اقرار بالسان

ج. عمل بالارکان

پس اگر شخصی یکی از سه چیز را ترک نماید از ایمان خارج و به کفر داخل نشود بلکه
یعنی نه با فرستاده و نه مردود در وسط معلق است منزله بین منزلتین قائلند.

۲. خوارج: این گروه نیز عقیده‌شان مثل معتزله است. البته با اندکی تفاوت و آن این است نزد
خوارج اگر شخصی یک جزء از ایمان را ترک کند بطور کلی از ایمان خارج شد و به کفر
داخل می‌شود.

۳. مرجئه: این گروه به بسیط بودن ایمان قائل است یعنی ایمان فقط نام تصدیق قلبی است. (مرجئه
تا اینجا با امام ابوحنیفه تکلفه موافق است) اقرار عمل نه در حقیقت ایمان داخلند و نه برای
اجرای احکام و کمال ایمان شرط و ضروری هستند.

۴. جهمیه: این گروه معتقدند که ایمان فقط علم و شناخت را می‌گیرند.

۵. کرامیه: معتقدند که ایمان فقط اقرار بالسان است و نیازی به تصدیق قلبی و عمل نیست.

پاسخ به یک اعتراض مهم:

بعضی از مردم به امام اعظم علیه السلام نسبت ارجاء داده‌اند (او را مرجئه شمردند) حقیقت این امر

چیست؟ و این موضوع از کجا سرچشمه گرفته است؟ چرا به امام اعظم علیه السلام چنین افترائی را نسبت

داده‌اند؟ برای پاسخ به این اعتراض چندین جوابهای متعددی ارائه داده‌اند از جمله:

(۱) بعضی از افراد حسود از تشابهی که لفظاً و ظاهراً بین قول امام اعظم علیه السلام و مرجئه وجود داشته

به خاطر بدنام نمودن و جریحه دار کردن آن امام بزرگ بهره برداری نموده و به او این اتهام

ناروا را بسته‌اند و به واقعیت مطلب توجه ننموده‌اند.

(۲) مرجئه به خاطر مشهور کردن خودشان اقدام به چنین کاری نموده‌اند که امام ابوحنیفه علیه السلام در

مسئله ایمان با ما موافق و هم عقیده است.

(۳) این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مردم به خاطر تشابه لفظی دچار سوء تفاهم و اشتباه

شده‌اند و از این جهت امام ابوحنیفه علیه السلام را از مرجئه شمار کرده‌اند.

(۴) این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مردم به اعتبار اصول و اعتقاد از مرجئه پیروی نموده اما

در مسائل فروعی و فقهی مقلد امام اعظم علیه السلام بودند از نحوه‌ی عملکرد این عده برخی دیگر ^{بشرط درستی و عدم اشتباه}

دچار سوء تفاهم شده‌اند که شاید حنفیه مرجئه هستند در حالی که واقعیت امر چنین نیست.

(۵) ارجاء دو نوع است:

۱. ارجاء سنت
تاخیر در عمل

۲. ارجاء بدعت

منظور از نسبت دادن ارجاء که به امام اعظم علیه السلام نسبت داده شده ارجاء سنت است نه بدعت. در ارجاء سنت هیچ اشکالی ندارد معنی ارجاء سنت این است که ایمان طبق حدیث و سنت فقط تصدیق و باور قلبی است و اعمال در تعریف ایمان داخل نیستند چنانچه در حدیث جبرئیل علیه السلام آمده و در احادیث دیگر وارد شده که شخص بدعمل و موصی را موفق تلقی نموده‌اند و قرآن کریم نیز جایگاه ایمان را قلب انسان قرار داده است چنانچه در قرآن آمده:

﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾

معنی ارجاء بدعت این است که در ایمان ضرورت اعمال نیست و اعمال جدا از ایمان هستند.

امام اعظم رحمته الله با این نظریه مخالف است.

بحث در مورد ازدیاد و نقصان ایمان ابو مسلم خراسانی سلمی بنی ربیع مازنی القیس است -

درباره اینکه آیا ایمان زیاد یا کم می شود علما دو قول دارند:

سیروان ابو موسیٰ اشعری

قول اول: جمهور محدثین، اشاعره، معتزله و امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ می گویند ایمان از دیاد و نقصان را

د. محمد صالح المنجد

قول مشهور امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ و امام الحرمین عبدالملک جوینی رحمۃ اللہ علیہ و بسیاری از

محققین دیگر این است که «الایمان لایزید و لایقص» اگر با دقت نگاه شود این نکته روشن می-
 الجان فیها فیما فیها فیما فیها

شود که این اختلاف بین ائمه حقیقی نیست بلکه لفظی و اعتباری است یعنی نزد آن عده از علماء

که اعمال جزء ایمان هستند و چون اعمال کم و بیش می‌شوند پس نزد این گروه هم ایمان کم و بیش می‌شود و نزد حضراتی که ایمان فقط نام تصدیق قلبی است ایمان زیادت و نقصان را نزد این گروه نمی‌پذیرد.

دلیل گروه اول: این عده از آیات و حدیثی استدلال می‌کنند که در آنها زیادتی ایمان وارد شده

است. از جانب امام اعظم رحمته الله علیه و موافقانش سه جواب برای استدلال گروه اول ارائه داده‌اند:

(۱) 'نفس و ذات ایمان نقصان و زیادتی را قبول نمی‌کند اما در آیاتی که لفظ ازدیاد ذکر شده این

به اعتبار نور ایمان است زیرا هر عمل یک نوری دارد و نور عمل به اعتبار کم و زیاد بودن

خود عمل ^{نور} کم و بیش می‌شود.

(۲) این زیادتی که در آیات و روایات وارد شده به اعتبار مؤمن است و ایمان از جهت و اعتبار

اضافه و کم می‌شود به طور مثال حکمی از طرف الله عز و جل نازل شده شخص مؤمن به آن ایمان

می‌آورد و بعد حکم دیگری نازل می‌شود و به آن ایمان می‌آورد. و علی هذا القیاس: پس

نتیجه این شد اگر تعداد مؤمن زیاد شوند ایمان هم زیاد می‌شود و اگر تعداد مؤمن کم شود

ایمان هم کم می‌شود.

(۳) ایمان به اعتبار کمیت زیادت و نقصان را نمی‌پذیرد البته به اعتبار کیفیت زیادت و نقصان را قبول

می‌کند پس منظور آیات و احادیثی که در آنها از ازدیاد ایمان صحبت شده ازدیاد ایمان به

اعتبار کیفیت است نه به اعتبار کمیت.

❖ ٢- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: «بَيْنَمَا لَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَدْرَكَتْهُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ، قَالَ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتُحِجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.

قال: صدقت. فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ. قَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ. قال: صدقت. قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. قال: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ. قال: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ. قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا. قال: أَنْ تَلِدَ الْأُمَةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْخِفَاءَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُيُوتِ. قال: ثُمَّ الطَّلَقُ، فَلَبِثْتُ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مِنَ السَّائِلِ؟ قلتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْلَمُ. قال: فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ وَيُنَكِّمُكُمْ» رواه مسلم.

این حدیث به حدیث جبرئیل علیه السلام و حدیث ایمان مشهور است.

آیه الحی صرناکم لکم اهتزاز در حرارتی است

شان ورود حدیث

در صحیح مسلم وارد شده است روزی پیامبر اکرم ﷺ خطاب به صحابه کرام ﷺ فرمود:

سَوَّلَ اللَّهُ لِي مِنْكُمْ مَنْ يَكُونُ رَافِعًا لِي

«قال سلوني فها هو ان يساله فجاءه جبريل عليه السلام»

پس حضرت جبرئیل علیه السلام به خدمت آن حضرت ﷺ رسید و از ایشان سوالاتی پرسید. آنحضرت

ﷺ در پاسخ به جبرئیل علیه السلام این حدیث را فرمودند:

رَكَّبْتُمُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ

ضمیر اول رکبته: به سائل و ضمیر دوم به آن حضرت ﷺ راجع است.

در مورد مرجع ضمیر فخذیه دو احتمال وجود دارد ضمیر به سوی سائل (جبرئیل علیه السلام) راجع است

این ضمیر بطرف پیامبر ﷺ عاید است این توجیه راجح تر است.

أخبرني عن الإسلام

اسلام مصدر است در لغت به معنی استسلام یعنی با میل و رغبت تسلیم شدن، منقاد بودن و اطاعت

نمودن و در اصطلاح شرع اسلام عبارتست از:

«الانقياد الظاهر به شرط الانقياد الباطني المعبر عنه بالایمان» (یعنی فرمان بردن ظاهراً به شرط

اینکه در باطن و قلب هم انقیاد داشته باشد)

خلاصه اینکه اسلام بیشتر بر اعمال صالحه ظاهری اطلاق می شود چنانچه حدیث در پاسخ به سوال

اسلام ارکان خمسة را معرفی نمود.

توضیح فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ:

کلمه احسان و مشتقات آن در قرآن ذکر گردیده است که منظور آن چیزی است که شامل ایمان، اسلام، اعمال، اخلاق و حالات است (یعنی در قرآن) و منظور از احسان در این حدیث معنی خاص یعنی احسان و نیکویی در عمل که منظورش محکم کردن آن است (عمل) پس احسان به این معنا شامل اخلاص، حضور قلب مع الله و نفی ما سواهُ است.

فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا

امارات : جمع امارت است به معنی علامت و نشانی است.

أَنْ تَلِدَ الْأُمَمَةُ رَبَّتَهَا

در بعضی روایات بجای ربتها ربهها وارد شده توجیح این جمله حدیث این است حقوق و نافرمانی در اولاد و فرزندان زیاد می شود بطوریکه پسر با مادرش مانند سید و آقا که با کنیزش چه رفتاری دارد از او سداً الامر رفتار می کند یعنی او را سب و شتم می کند و مانند برده و کنیز از او کار می گیرد.

وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ

حفاة جمع حافی است و معنای آن پا برهنه می باشد. عراة جمع عاری است و معنای آن برهنه می باشد و برهنه کسی است که لباس بر تن نداشته باشد. الشاء جمع شاة است و شاکوبه معنی گوسفند می باشد.

عالة جمع عائل است و عائل یعنی فقیر و نادار نیازمند محتاج. الشاء جمع راحل است و راحل یعنی حیوان است.
 يتطاولون في البنيان

یتطاوولون به معنی یتفاخرون و یتفاضلون به معنای افتخار و زیاده خواهی می باشد. این جمله حدیث

به یتطاوولون اشاره می کند. افراد کمینه و بی مایه تسلط حاصل می کنند و غالب می شوند اشراف و

سرشناسان ذلیل و خوار می شوند و سرپرستی و مدیریت امور را کسی بر عهده می گیرد که

صلاحیت آن را ندارد و سیاست و حکومت بدست افرادی می افتد که نمی تواند آن را بخوبی انجام

دهند و از عهده آن برآیند.

ملیاً به معنای لحظه ای یا زمانی طولانی.

❖ ۴- وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُئِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى

خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ

وَالْحَجِّ وَصَوْمِ رَمَضَانَ»

معرفی راوی حدیث:

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما همراه پدر بزرگوارش در شهر مکه مکرمه به اسلام مشرف شده و اولین

غزوه‌ای که بن عمر رضی الله عنهما در آن شرکت نمود غزوه خندق (احزاب) که در مدینه منوره است بود.

ابن عمر رضی الله عنهما از اهل ورع علم زهد و تقوا بود بلکه در مورد بن عمر رضی الله عنهما معروف است و اتبع

الصحابه به سینه بود نافع رضی الله عنه (شاگرد بن عمر رضی الله عنهما) می گوید بن عمر رضی الله عنهما یک هزار برده بلکه

بیشتر از آن در راه خدا آزاد کرد. بن عمر رضی الله عنهما یک سال قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بدینا آمد و در سال

۷۳ هـ ق درست سه ماه بعد از شهادت حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه جهان فانی را درود گفت.

و حضرت ابن عمر رضی الله عنهما در شهادت رضی الله عنه (خون است و بعضی دیگر می گویند در آن سال در مدینه بود)

❖ ۵- و عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ

شُعْبَةً، فَأَفْضَلُهَا: قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَذْنَاهَا: إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنْ

الْإِيمَانِ» متفقٌ عليه. ^۱ (نا: یعنی تندرستی)

معرفی راوی: راوی این حدیث حضرت ابوهریره رضی الله عنه که در زمان جهالت اسمش عبدالشمس یا عبد

عمرو بوده در مورد نام ابوهریره رضی الله عنه در دوران اسلام دو قول وجود دارد طبق قولی عبدالله رضی الله عنه و

طبق قولی دیگر عبدالرحمن بن صخر رضی الله عنه بوده است قول دوم راجح تر است.

ابوهریره رضی الله عنه از قبیله دوس بود یکی از محدود صحابه‌ای است که تعداد روایات آن زیاد است.

هریره تصغیر هرقة به معنای گریه است. علت شهرت ابوهریره به این کنیه اینست روزی حضرت

ابوهریره رضی الله عنه در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد در حالتی که گریه‌ای در آستینش وجود داشت آن

حضرت صلی الله علیه و آله او را به ابوهریره صدا زد از اینجا بود که این صحابی بزرگوار به ابوهریره معروف شد.

تعداد روایات ابوهریره رضی الله عنه ۵۳۶۴ حدیث است. ابوهریره رضی الله عنه در سال ۵۹ هـ در سن ۷۸ سالگی در

مدینه وفات نمود و در قبرستان معروف بقیع مدفون شد. ^{توسط} نیازمند بررسی است (بنا بر حدیث) ^{توسط} ابوهریره رضی الله عنه حواله زده شد

الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ

لفظ بضع در لغت به معنای تکه، پاره و قطعه که آن بر اعداد بین ۳ تا ۹ اطلاق می‌گردد یعنی عدد

مبهمی است.

إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ

در این حدیث، حیا به معنای پوشش عورت است و منظور از حیا، حیا عورت است.

الاذی مصدر به معنی اسم فاعل یعنی مودی است. اماطه به معنی ازاله (دور کردن، برطرف کردن) اماطه الازی فی اماطه الرمزی است.

وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ

حیا دو دسته است:

۱. حیا ایمانی و تعریف آن اینست: «هُوَ خُلُقٌ يَمْتَنِعُ الشَّخْصَ مِنَ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ بِسَبَبِ الْإِيمَانِ»

تشفیه عورت

حیا ایمانی خصلتی است که شخص را از انجام کار زشت به سبب ایمان باز می‌دارد مانند حیا

کردن از کشف عورت

۲. حیا طبعی و نفسانی و تعریف آن اینست: «هُوَ تَغَيُّرٌ وَ انْكَسَارٌ يَعْتَرِي الْمَرْءَ مِنْ خَوْفِ مَا يَلَامُ

و يَغَابُ عَلَيْهِ» یعنی تغییر شدن و شکستن طبیعت که برای شخصی از ترس ملامت و عیب

جویی بوجود می‌آید.

منظور از حیا در این حدیث نوع اول است یعنی حیا ایمانی.

حل تعارض در حدیث

در این حدیث تعارضی وجود دارد. به اینصورت در این حدیث متفق علیه شعبه‌های ایمانی هفتاد و

خورده‌ای ذکر شده و در روایتی دیگر در صحیح بخاری شصت و خورده‌ای ذکر شده‌اند و در

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که اعداد و ارقام متفاوتی را نشان می‌دهد. علماء درباره

حل این تعارض چندین جواب و راه حل ارائه نموده‌اند.

جواب اول: به آن حضرت علیه السلام ابتدائاً علم شصت و خورده‌ای داده شده به این خاطر آن حضرت علیه السلام

فرمودند ایمان شصت و خورده‌ای شعبه دارد روایت بخاری رحمته الله به همین زمان اولیه مربوط است اما

بعدها علم بیشتری به آن حضرت علیه السلام ارائه شد که ایمان شعبه‌هایش هفتاد و خورده‌ای است لذا

فرمود ایمان هفتاد و خورده‌ای شعبه دارد پس این حدیث متفق علیه به این زمان آخر تعلق دارد.

جواب دوم: منظور از این اعداد و ارقام که در روایات ذکر گردیده تحدید، حد بندی، بیان حد و

محدودیت نیست. بلکه مفهوم همه این روایات تکثیر و کثرت است یعنی منظور اینست که شعبه-

های ایمان خیلی زیادند.

جواب سوم: ذکر عدد اقل و اکثر را نفی نمی‌کند اگر در صحیح بخاری شصت و خورده‌ای ذکر

شده معنی این نیست که این روایت نافی اکثر است یعنی در روایت بخاری شصت و خورده‌ای ذکر

گردیده دیگر شعبه‌های ایمان بیشتر از این هم است.

❖ ۶- وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ». هَذَا لَفْظُ الْبُخَارِيِّ. وَ لِمُسْلِمٍ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْمُسْلِمِينَ خَيْرٌ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». اِرْكَعْ عَلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ.

معرفی راوی حدیث: حضرت عبدالله بن عمرو ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ سال از پدرش کوچکتر است و مجموعه روایاتی که از حضرت عبدالله بن عمرو روایت شده هفتصد حدیث است.

حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه قبل از پدر بزرگوارش مشرف به اسلام شد ایشان ۱۳ یا ۱۲ یا ۱۱ سال از پدرش کوچکتر هستند و مجموعه‌ی روایاتی که از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده هفتصد حدیث است در مورد تاریخ وفات و محل وفات این بزرگوار اختلاف وجود دارد طبق قولی در سال ۶۳ یا ۷۳ هـ ق در شهر مکه یا شهر دیگری وفات نمود بعضی‌ها گفته‌اند در سال ۶۷ در مکه مکرمه بوده و بعضی‌ها گفته‌اند سال ۵۵ در طائف وفات کردند و بعضی‌ها گفته‌اند در سال ۶۵ در بسطاط مصر وفات شد و در خانه‌اش مدفون گردید.

حل یک تعارض

چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله در پاسخ به یک سوال به شیوه‌های مختلفی جواب می‌دهند مثلاً شخصی می‌پرسد ای الاسلام خیر؟ در جواب می‌گوید أَنْ تُطْعِمَ الطَّعَامَ شخصی دیگر تقریباً عین همین

سوال را تکرار می کند ای المسلمین خیر؟ در جواب می فرمایند من سلم المسلمون من لسانه

ویدو یا در حدیثی دیگر وارد شده در جواب همین سوال الصلاة لوقتها را می فرمایند پس حل

تعارض چیست؟

جواب: این اختلاف و تعارض در پاسخگویی آن حضرت علیه السلام بر تفاوت احوال سائلین (سوال

کننده گان) مبتنی است یعنی اگر چه سوال به ظاهر یکی است ولی آنحضرت علیه السلام با در نظر گرفتن

حال و مصلحت هر سائلی به او جواب می دهد پس این تفاوت در جواب نه اینکه تناقض گویی

نیست بلکه بر سیل و اسلوب حکیم است.

مثال: ۳ یا ۴ نفر در نزد دکتر می روند فقط یک نفر حرف می زند و دکتر بعد از آزمایش چیزهای

دیگر می گوید شاید یکی بر اثر تب یا فشار خون دکتر برای هر بیماری یک داروی جداگانه تجویز

می کند.

❖ ۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ

وَالِدَيْهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» متفق عليه.
 (ایمان را کامل نمی‌شود تا آنکه مالک بن انس را به پدر و مادر و فرزندان و همه مردم از خود محبوبتر نداند)
 چو آنکه با سبزی زیاده‌اش نسبت داشت نام ماه و سبزی است

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ کینه‌اش ابو حمزه می‌باشد به مدت ۱۰ سال خدمتگذار خاص پیامبر ﷺ بود وقتی که آن حضرت ﷺ به مدینه منوره هجرت نمودند حضرت انس ﷺ ۱۰ ساله بودند مادرش اُمّ سلیم او را نزد پیامبر ﷺ آورد و برایش درخواست دعا کرد و گفت: «خُودِيكَ اَدْعُ اللهَ لَه» این خدمتکار کوچکی است برای شما در حق او در این

وقت آنحضرت ﷺ برای حضرت انس ﷺ چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي مَالِهِ وَوَلَدِهِ وَاطْلُ

حضرت انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌فرمایند من اثر دعای آن حضرت ﷺ را عیناً حس کردم تا جایی که من در زندگی خود ۹۸ نفر از اولاد و نسل خودم را دفن کردم و درختان من سالی ۲ بار میوه دادند و من اندازه‌ای عمر کردم که از عمرم خسته شدم. حضرت انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در دوران خلافت خلیفه دوم به بصره منتقل شد و آخرین صحابی است که در بصره فوت شد. حضرت ﷺ در سال ۹۱ هـ قوت شد عمرش ۱۰۳ سال یا ۹۹ سال بود طبق یک قول ۱۰۰ فرزند و طبق قول دیگری ۸۰ فرزند داشته و ۸۷ پسر و ۲ دختر داشتند.

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ

علامه خطابی رحمه الله محبت را چنین تعریف می کند «اغْبَةُ ارَادَةُ مَا يَرَادُ وَيُطْنَةُ خَيْرًا» یعنی چیزی

را می بینید یا تصور آن را در گمان می آورید و نسبت به آن اراده خیر می کنید.

محبت بر دو نوع است که عبارتند از:

(۱) محبت طبعی: اینست که انسان را بر اثر مقتضای طبع با یکی دوستی می کند و از خودش

اختیاری ندارد. مانند محبت پدر و مادر و فرزندان

(۲) محبت ایمانی: اینست که انسان بر اثر مقتضای ایمانش با یکی محبت و دوستی می کند چون در

آن شخص کمالاتی وجود دارد. شاکر و با استقامت مردم با خدا

در این حدیث منظور از محبت، محبت ایمانی است

منظور از محبت در این حدیث نوع دوم یعنی ایمانی و عقلی است چرا که در این محبت انسان از

خودش اختیار دارد.

هـ رسول

❖ ۸- وَعَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَمَنْ يَكْزُرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَلْفَدَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْزُرُهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ» متفق عليه.

منظور از حلاوة ایمان احساس لذت در طاعت و بندگی خدا تحمل مشقت در امر دین و ترجیح دین بر دنیا هست.

مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ :

راه بدست آوردن محبت الله ﷻ و رسول بزرگوارش ﷺ دو راه هست:

۱. با انجام دستورات، طاعت و بندگی و اتباع رسول ﷺ محبت بدست می آید.

۲. ترك مخالفت با الله ﷻ و رسول ﷺ و دوری از بدعت موجب حصول محبت الله ﷻ و

رسول ﷺ می شود.

❖ ۹- رَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ

رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ رَسُولًا» رواه مسلم.

راضی شد به راضی شود به اسلام دین راضی شود

معرفی راوی حدیث: حضرت عباس رضی الله عنه عموی بزرگوار آن حضرت صلی الله علیه و آله است و دو سال از

آنحضرت صلی الله علیه و آله بزرگتر است در سال ۳۲ هـ ق در سن ۸۸ سالگی وفات نمود و در قبرستان بقیع

مدفون گردید.

مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا

منظور از رضی چیست؟ منظور از رضی انقیاد ظاهری و باطنی است و رضای کامل اینست که انسان

بر بلا و رنجی که از سوی الله جل جلاله می آید صابر و سپاسگذار نعمتهایش باشد و بر قضا و قدر الله

جل جلاله خشنود و در تمام احکام اسلام عامل و پایبند باشد.

سَيَدُ الشَّهَادَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَمْرَةَ

آن رسول الله که خیر الناس بود محمد صلی الله علیه و آله حمزه و عباس بود

قسم برداشتی: جان محمد از دست

❖ ۱۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ

بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَمِ، يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُزَمِّنْ بِاللَّيْلِ

أَرْسِلَتْ بِهِ: إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» رواه مسلم.

هر شهادت که در این حدیث آمده است، در مورد مشابیهات دو مذهب وجود دارد:

وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ نسبت به پیران مذهب دیگر دارد و در اینجا - نیز متشابهات وجود دارد -

این جمله حدیث از متشابهات است. در مورد مشابیهات دو مذهب وجود دارد:

(۱) مذهب علماء سلف (متقدمین) و به این گروه مفوضه و اهل تسلیم نیز می گویند سلف در این

خصوص بر این باور است هر چه در آیات قرآن و در روایات صحیح از متشابهات وارد شده

مانند یاد و وجه و غیره باید همه آنها را قبول داشت و معنای واقعی آن را به الله تعالی سپرد

مثلاً در این حدیث که برای الله تعالی یاد وارد شده باید معتقد باشیم که الله تعالی یاد دارد ولی

معنای واقعی و کیف و کم آن را نمی دانیم و با هیچ چیزی تشبیه نمی دهیم و به الله تعالی

واگذار می کنیم.

(۲) خلف و متأخرین (اهل تأویل) این گروه از علماء در مورد متشابهات نظریه تأویل را اختیار

کرده اند یعنی آنچه که از متشابهات در قرآن و حدیث وارد شده باید آنها را تأویل کرد. به طور

مثال نزد این مذهب منظور از یاد قدرت و وجه را به رضای الهی تأویل و تعبیر کرده اند.

صحیح ترین مذهب علمای سلف هستند.

مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ

امت دو نوع است که عبارتند از:

۱. امت اجابت: امت اجابت مسلمانان هستند.

۲. امت دعوت: مراد از امت دعوت تمام انسانها و خلائق است و در این حدیث مراد از امت امت

دعوت است.

يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ

ذکر کردن یهودی و نصرانی که از اهل کتاب هستند بیانگر این نکته است که بت پرستان و کسانی

که دین ندارند به طریق اولی به خاطر عدم پذیرش رسالت آنحضرت ﷺ وارد جهنم می شوند.

❖ ۱۱- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ يَمُنُ

أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوْلَاهُ،

وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ يَطْرُقُهَا، فَأَذْبَهَا فَأَخْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَخْسَنَ تَقْلِيمَهَا، ثُمَّ

أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا، فَلَهُ أَجْرَانِ» متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: نام حضرت ابوموسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ عبدالله بن قیس رضی اللہ عنہ است اشعری مشہور بہ
(عبد اللہ بن قیس)
اشعر قبیلہ ای از یمن است.

موالی جمع مولا است مولا چند معنا دارد:

(۱) غلام آزاد کردہ شدہ

(۲) کسی کہ غلامش را آزاد بکند.

رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

مراد از کتاب تورات و انجیل است و مراد از اهل کتاب یہود صاحبان تورات و نصاریٰ صاحبان انجیل ہستند.

❖ ۱۲- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ ^{رضی اللہ عنہ}، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». ^{مقتضی آنست که} متفق علیه. إِلَّا أَنْ ^{مُسْلِمًا لَمْ يَذْكُرْ: «إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ».}

إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ

مطلب این جمله اینست که انسان بعد از مسلمان شدن خون و مال او محفوظ می ماند برای هیچ کسی تعرض بر خون و مال آنها جایز نیست مگر بر حق اسلام که مرتکب جنایتی باشد مانند اینکه آدمی را بکشند و عضو کسی را قطع کنند یا مال کسی را غصب کنند و یا مرتکب زنا یا سرقتی بشوند در این صورت اسلام حدود خود را اجرا می کند.

وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ

معنی این جمله اینست که با مسلمان شدن انسان ظاهراً او را مسلمان می فهمیم و حقوق اسلام را بر او اجرا می کنیم اگر شخصی هم در باطن کفر در دل خودش دارد و یا مرتکب معاصی است حساب و کتاب او با الله ^{جل جلاله} است.

وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ^{چون نماز عبادت جوی و زکات عبادت مالی است}
 ذکر نماز و زکات در این حدیث بسوی عبادات و طاعات بدنی و مالی اشاره دارد یا به خاطر اهمیت این دو عبادات چونکه در قرآن همیشه کنار هم ذکر می شوند آنحضرت ^{صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم} آنها را در این حدیث ذکر کرد و این نیز محتمل است که این حدیث قبل از فرضیت عبادات دیگر بوده است.

❖ ۱۳- وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا،

وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَلَيْكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ».

رواه البخاري.

مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا

مطلب و منظور این حدیث اینست که شخصی که مانند ما نماز می‌گذارد کسی هست که به توحید و نبوت اقرار کند زیرا کسی که به نبوت آنحضرت ﷺ ایمان داشته باشد پس او به تمام امور و احکامی که از جانب الله ﷻ آمده است اقرار دارد برای چنین شخصی نماز، علامت و نشانه مسلمان بودن و اقرار داده شده است.

چرا در این حدیث ذکر شهادتین نیست؟ چونکه شهادتین در نماز داخل نیست.

وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا

چرا در این جا قبله را به طور جداگانه ذکر کرده در حالیکه نماز خودش شامل قبله هم هست؟
مسلم است که نماز شامل قبله است ولی چون قبله مسلمانان را بهتر معرفی می‌کند برای این خاطر قبله را مستقلاً ذکر نمود.

وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا

در این حدیث بعد از ذکر عبادتی که مسلمان را از غیر مسلمان تشخیص می‌دهد آن نماز است در آخر چیزی را ذکر نمود که مسلمان را به لحاظ عبادت و عادت از دیگران تشخیص می‌دهد و آن

ذبیحه است. اگر زن مرغ خورالحمی را ذبح کند، بر او این طهارت شریک نیست

❖ ۱۴ - وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ^{راوی} رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَى أَغْرَابِيَّ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: ذُلِّي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُ ^{مجلس} دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ ^{اجام دهیم} الْمَقْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَاللَّيِّ نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا شَيْئًا وَلَا أُنْقِصُ ^{واجب فرض} مِنْهُ. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ ^{بیت مرد درون} هَذَا». ^{هرگاه راغوس آید اینم بکشد} متفق عليه.

در این حدیث حج ذکر نشده است و در بعضی روایات صوم و زکات نیز ذکر نشده اند یا در برخی

روایات دیگر صله رحم یا ادای خمس وارد شده است این تفاوت به خاطر چیست؟

شارحین حدیث جواب داده اند که این تفاوت در روایات به خاطر تفاوت در حفظ راویان است و

حلت این روایت کتاب که حج را ذکر نکرده است یا به خاطر راویان است و این احتمال نیز وجود

دارد آنحضرت ﷺ این حدیث را زمانی ایراد فرموده که حج فرض نبوده است حج در سال نهم

هجری فرض شده است حج پیامبر ﷺ یکبار بوده و عمره پیامبر ﷺ چهار تا بوده اند.

لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا شَيْئًا وَلَا أُنْقِصُ مِنْهُ

مطلب این جمله اینست که من چیزی از جانب خودم به رأی و فکرم در این حدیث اضافه و کم

نمی کنم بلکه آنچه که تو مرا دستور دادی بدون تغییر از آن پیروی می کنم.

مسلم بن الحجاج

❖ ۱۵- وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيِّ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قُلْ لِي فِي الْإِسْلَامِ قَوْلًا

لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَكَ - وَفِي رِوَايَةٍ: غَيْرُكَ - قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ، ثُمَّ اسْتَقِيمَ»

بگو این آوردم پس استقامت کن
در پند امر و نهفتن شیء از

روایت

- رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه است ثقفی منسوب است به ثقیف که معروفترین قبیله طائف است که طائف خوش آب و هوا ترین جا است که هوای آن جالب است. روایات این صحابی بزرگوار تقریباً پنج حدیث است.

قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ، ثُمَّ اسْتَقِيمَ.

معنی استقامت چیست؟ طبق نظر بعضی لازم گرفتن روش و منهج اسلام را استقامت می گویند علامه طیبی رحمه الله (شارح مشکوٰۃ) می فرماید: استقامت لفظ جامعی است که آنجا تمام دستورات دین و

باز آمدن از تمام منهیات را در بر می گیرد این حدیث در واقع از آیه سوره مبارکه حم سجده وَإِنْ

الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا گرفته شده است پس بنا بر این حدیث شامل تمام اصول

اسلام نظیر توحید و غیره است.

آمَنْتُ بِاللَّهِ مشتمل بر توحید است. ثُمَّ اسْتَقِيمَ در بر گیرنده انواع طاعتها و عبادتها است علما می -

گویند در سوره هود یک آیه است که فاستقم این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیر کرد یعنی سوره هود و

نظایر آن.

مردود

❖ ۱۶- وعن طلحة بن عبيد الله، قال: جاء رجل إلى رسول الله ﷺ، من أهل نجد، كائبر

الرأس، ^{تسمي هذا را (منهم خمسة)} سمع ذري صوته ولا يفقه ما يقول، ^{زاد امر} حتى ذنا من رسول الله ﷺ، فإذا هو يسأل

عن الإسلام. فقال رسول الله ﷺ: «خمس صلوات في اليوم والليلة» فقال: هل علي

غيرهن؟ فقال: «لا، إلا أن تطوع». قال رسول الله ﷺ: وصيام شهر رمضان. فقال:

هل علي غيره؟ قال: «لا، إلا أن تطوع» قال: وذكر له رسول الله ﷺ الركاة، فقال:

هل علي غيرها؟ فقال: «لا، إلا أن تطوع». قال: فأذبر الرجل وهو يقول: والله لا ^{يا غير است}

أريد على هذا ولا ألقص منه. فقال رسول الله ﷺ: «أفلق الرجل إن صدق» متفق عليه ^{بهره بر است انهم است وگوي}

معرفی راوی حدیث: حضرت طلحه بن عیدالله رضی الله عنه کنیه اش ابو محمد یکی از عشره مبشره بالجنه

است ایشان در تمام غزوه ها به جز غزوه بدر حضور داشت و در روز احد با دفاع جانانه او آنحضرت

صلوات الله علیه کارنامه ی درخشانی برای خود ثبت کرد حتی که انگشتان یک دستش شل شد آنحضرت صلوات الله علیه او

را به طلحه الحیر و طلحه الجود ملقب کرد. ایشان در سال ۲۶ هـ ق در عمر ۶۴ سالگی در جمل ^{بطلحه الفدا}

وفات یافت و در بصره مدفون گشت. جنگ جمل در رمضان ۳۵ هـ ق

خمس صلوات في اليوم والليلة

چرا ذکر نماز وتر در حدیث نیامده است در حالیکه وتر یکی از واجبات است؟ در اینجا چند

جواب وجود دارد:

(۱) این حدیث در زمانی ایراد شده که وتر واجب نبوده است.

۲) مسلم است که وتر یکی از واجبات است ولی در این حدیث ذکر نشده است و ذکر نکردن

یک چیز دال بر عدم آن نیست. *دلیل نه شود بر آن که نماز هر دو دارد*

۳) وتر اگر چه واجب است ولی تابع نماز عشاء است و نمازی مستقل نیست.

چرا در این حدیث حج ذکر نشد؟ به این خاطر که حدیث حال مردی را حکایت می کند که می -

گوید هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ و آنحضرت ﷺ حالت او را شناخت که این مرد از کسانی است که حج بر او

واجب نیست چون استطاعت آن را ندارد به همین خاطر حج را برایش ذکر نکرد.

أَفْلَحَ الرَّجُلُ إِنْ صَدَقَ

در این مورد بحث شده که این واقعه روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه را که قبلاً گذشت بیان می کند

اگر این دو واقعه در مورد یک شخص نباشند در اینصورت هیچ اشکالی وارد نمی شود که در

روایت ابوهریره رضی الله عنه در مورد آن شخص که پیامبر صلی الله علیه و آله بدون تردید بشارت بهشت داد. مَنْ سَرَّهُ أَنْ

يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا و درباره شخص دومی که در این حدیث ذکر

شده چون حال او بطور قطعی و یقینی معلوم نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله با شک و تردید درباره ی او اظهار

نظر فرمود أَفْلَحَ الرَّجُلُ إِنْ صَدَقَ و اگر منظور دو روایت یک شخص باشد در این صورت هر دو

روایت با هم تعارض دارند که در روایت اول آنحضرت صلی الله علیه و آله با قطع و یقین می فرماید این شخص

از اهل بهشت است. ولی در این روایت بصورت تعلیق بالشرط می فرماید أَفْلَحَ الرَّجُلُ إِنْ صَدَقَ

اگر راست بگوید بهشتی است

حل این تعارض چیست؟

جواب: آنحضرت ﷺ ابتدا قبل از اینکه الله ﷻ او را از صداقت شخصی مطلع کند از برداشت خود

فرمود که اگر راست می‌گوید رستگار است اما بعد از اطلاع یافتن آنحضرت ﷺ در مورد این

شخص که در سخنانش صادق است او را به طور قطع و یقین از اهل جنت معرفی کرد **مِنْ مَرَّةٍ أَنْ**

يَنْظُرُ إِلَيَّ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا

بر این حدیث اعتراضی دیگر وارد می‌شود که در بعضی از طرق این حدیث وارد شده که

آنحضرت ﷺ درباره این شخص فرمود **الفلح** و ابیه یعنی این شخص رستگار است قسم به پدر او

چنانچه در بخاری و مسلم وارد شده است این یعین و حلف به غیر الله ﷻ و در روایات وارد است

«**مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ**» اینجا ظاهراً خود آنحضرت ﷺ به غیر الله ﷻ سوگند یاد می‌کند

این اعتراض چند جواب دارد:

۱. روایت **الفلح** و ابیه در زمان قبل از نهمی ^{مجهول} ~~مجهول~~ است یعنی در زمانی بوده که سوگند به غیر الله اشکالی نداشته است.

۲. در اینجا مضامنی محذوف است و آن کلمه **رب** است پس معنی این حدیث چنین است **الفلح** و

ابیه یعنی **الفلح** و **رب** ابیه

۳. علامه خطابی رحمته الله گوید: عادت عمومی عرب چنین بود برای تأکید خبری الفاظ قسم را ذکر

می‌کردند که منظورشان در واقع سوگند نبود در اینجا هم آنحضرت ﷺ مانند عادت عام عرب

چنین فرمود.

۴. بعضی می‌گیرند که در اینجا در اصل کلمه والله بوده است که راویان به اشتباه کلمه وایه را آوردند.

عبدالله بن عباس

❖ ۱۷- وعن ابن عباس رضي الله عنهما، قال: إن وفد عبد القيس لما أتوا النبي ﷺ، قال:

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ الْقَوْمُ؟ - أَوْ: مَنْ الْوَلَدُ؟» قَالُوا: رَيْبَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ -

أَوْ: بِالْوَلَدِ - غَيْرِ مَخْرَإٍ وَلَا لَذَامٍ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْيِكَ إِلَّا

فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْخَيْ مِنْ كُفَّارٍ مُضْرٍّ؛ فَمُرْنَا بِأَمْرِ فَصَلِّ لِنُخْرِجَ بِهِ مَنْ

وَرَاءَكَ وَنَدْخُلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَلَّوَهُ عَنِ الْأَشْرِيَةِ. فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ، وَلَهُاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: أَمَرَهُمْ

بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَخَدُّهُ، قَالَ: «أَتَذَرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَخَدُّهُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْلَمُ.

قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ،

وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَنَقَمِ الْخُمْسِ». وَلَهُاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَتَمِ، وَالِدِّيَّاءِ،

وَالْفَقِيرِ، وَالْمَرْفُوتِ، وَقَالَ: «اخْطُطُّوا وَأَخْبِرُوا بِهِنَ مَنْ وَرَاءَكُمْ». مَشَقَّ عَلَيْهِ. وَنَفْظُهُ

لِلْبَخَارِيِّ.

معرفی راوی حدیث

راوی ابن حدیث حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما عموزاده‌ی پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد مادرش لبابه

خواهر حضرت میمونہ رضی الله عنہا می‌باشد حضرت ابن عباس سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد. هنگام

وفات آنحضرت ﷺ ابن عباس رضی الله عنہ ۱۳ ساله بود و طبق روایتی ۱۵ ساله بود ابن عباس رضی الله عنہ در آخر

عمرش نایبشان در سال ۶۸ هجری و در سن ۷۱ سالگی در زمان حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنہ

در شهر طائف وفات نمود.

وفد جمع وافد است به معنی نماینده، شخصی که از قومی نمایندگی می‌کند عبدالقیس پدر بزرگ قبیله‌ای است که به ربیعہ وصل می‌شود ربیعہ و مضر دو قبیله بزرگ هستند در مورد اینکه تعداد این نمایندگان چند نفر بوده‌اند روایات و اقوال مختلفی وجود دارد در بعضی روایات ۱۴ نفر وارد شده و در روایتی ۴۰ نفر وارد شده است جمع روایات اینست که نمایندگان عبدالقیس دو بار محضر پیامبر ﷺ آمدند. بار اول در سال ششم هجری که در این مرحله ۱۴ نفر بودند و مرحله دوم هشتم هجری که در این مرحله ۴۰ نفر بودند که خدمت آنحضرت ﷺ رسیدند و بعضی می‌گویند ۱۴ نفر سردار و سربراهان آن قبیله بودند و بقیه تابع و پیرو بودند.

غَيْرَ خَزَايَا وَلَا قَدَامِي

لفظ غیر دو معنا دارد: غَيْرُ دُوَاغِرَابِ دارد

(۱) مجرور است در اینصورت صفت ما قبل است

(۲) منصوب است و در اینصورت حال واقع می‌شود که این قول راجحتر است

خَزَايَا: جمع خزیان است و خزیان شخصی است که خواری و رسوایی به او رسیده است.

قَدَامِي: جمع ندمان است و به معنی پشیمان یا بر خلاف قانده جمع نادم است.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ: در اینجا منظور یک ماه حرام نیست بلکه مراد جنس است که شامل هر چهار ماه

حرام است که ماههای حرام عبارتند از: ذوالحجه، ذوالقعدة، محرم و رجب. ذوالقعدة - ذوالحج - محرم - رجب

بِأَمْرِ فَصَّلٍ

فصل: دو معنا دارد:

۱. فصل مصدر است به معنی اسم فاعل یعنی فاصل بین جدا کننده بین حق و باطل است.
۲. فصل مصدر است به معنای اسم مفعول یعنی مُفَصَّل یعنی واضح و روشن و آشکار است

وِإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ،

وِإِقَامِ الصَّلَاةِ دو اعراب دارد:

(۱) جرِ إِقَامِ الصَّلَاةِ در صورت اعراب جرِ إِقَامِ الصَّلَاةِ بر ایمان عطف است.

(۲) رفع: در صورت رفع یعنی إِقَامِ الصَّلَاةِ بر لفظ شهادة عطف است

در اینجا دو اشکال وارد می شود:

اشکال اول: مربوط به اعراب رفع است که در این حدیث مأمور به در حقیقت یک چیز است و آن

ایمان بالله است و بقیه ارکان تفصیل و توضیح آن هست پس چرا یک چیز را به چهار چیز تعبیر

فرمود؟ [مأمور به اگر چه یکی است ولی به اعتبار اجزای تفصیلی آن به چهار چیز تعبیر فرمود.] جمع

اشکال دوم: اینست که در اجمال این حدیث می فرماید فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ و در تفصیل حدیث پنج چیز

را بیان می کند پس تفصیل حدیث با اجمالش موافق نیست.

تفصیل با اجمال حدیث موافق است یعنی آن چهار چیزی که در اجمال حدیث اشاره می‌کند در

تفصیل نیز به آن چهار مورد می‌پردازد ولی حکم پنجم وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمْسَ بر سیل و

اسلوب حکیم اضافه شده است یعنی آنحضرت ﷺ علاوه بر آن چهار موردی که اجمالاً اشاره

فرمود آنها را برای این وفد توضیح داد و چون برای این قوم ضرورت دیدند و احساس نیاز فرمودند

که حکم پنجم نیز بیان شود بنابراین پس از تکمیل آن چهار مورد، مورد پنجم را بر سیل اسلوب

حکیم بیان نمود.

چرا در این حدیث ذکری از حج نیامده است؟

۱. به این خاطر که حج در سال نهم هجری فرض شده و این وفد برای آخرین بار در سال هشتم

هجری در خدمت پیامبر ﷺ حاضر شدند.

۲. به این خاطر حج را ذکر نکرد که حج واجب است بر تمام مردان و آنحضرت ﷺ امری را ذکر

فرمودند که واجب علی الفور است. حج واجب است بر تمام مردان و زنان و عمار و روه و غایت واجب هستند بالفور

۳. یا به این خاطر که موضوع حج نزد آنها معروف بود و نیازی به ذکر آن نبود.

وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالدَّبَاءِ، وَالتَّقِيرِ، وَالْمَزَقَةِ

الدَّبَاءِ کدوی خشک کرده شده است که وسط آن را در می‌آورند و به عنوان ظرف استفاده می-

کنند.

التَّقِيرِ ظرف چربی است که از تنه درخت درست می‌شود معمولاً از آن نیذ درست می‌کنند.

الْمَرْفُوتِ نِزْ ظَرْفِ جَوْبِي رَا مِي گويند كه البته با قير مالايده مِي شود.

حَتِّمٌ به معنِي كوزه است.

چرا آنحضرت ﷺ از اين چهار ظروف منع فرمودند؟ علماء در اين مورد چند وجوه را ارائه نموده-
اند:

(۱) آنحضرت ﷺ به خاطر مشابهت با شاربِان خمر كه آنها در شراب خوري از اين نوع ظروف

استفاده مِي كردند از استفاده اين ظروف منع فرمودند.

(۲) به خاطر مبالغه و سختگيري در مورد حرمت^{سكرا} آنحضرت ﷺ از اين چهار نوع ظروف منع فرمود

يعني شما نه تنها از شراب بلكه از آن ظروفي كه در آن شراب درست مِي شود دوري كنيد.

اینجا برای اهل مدینه است

بسیار در این عصر است

❖ ۱۸- وَعَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَحَوْلَهُ عَصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ:

«بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَهْتَابُوا بُهْتَانِ تَفْتَرُوهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَغْضُوا لِي مَذْرُوبٌ. فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ أَمْرٌ لَدَائِمٌ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الْمَدِينَةِ؛ فَهُوَ كَهَازَةِ لَهٍّ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ: إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ، وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ» فَبَايَعَتْهُ عَلَى ذَلِكَ. متفق عليه.

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت عباده بن صامت رضی الله عنه کنیه اش ابو ولید است. حضرت عباده رضی الله عنه از معدود صحابه ای است که در ابتدای عمرش مشرف به اسلام شد. او در بیعت عقبه اولی، دوم و سوم و همچنین در تمام غزوها شرکت داشتند در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه قاضی و معلم شام بود او در شهر حوض اقامت نمود سپس به فلسطین رفت و در شهر رمله و طبق قولی در بیت المقدس سال ۳۴ هجری در سن ۷۲ سالگی وفات نمود.

عصابه لفظی است که بر اعداد چهار تا ده اطلاق می شود. از ده سال

بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا

بیعت چهار دسته است:

۱. بیعت اسلام: شخصی برای مسلمان شدن به دست یک مسلمانی بیعت می کند.

۲. بیعت جهاد: برای انجام دادن فریضه جهاد بیعت می کند.

۳. بیعت خلافت: برای انتخاب و اطاعت از خلیفه با او بیعت می کند.

۴. بیعت طریقت: شخصی به دست یک مرشد کامل و پیرو سنت جهت ادای اوامر و دوری از

منهیات بیعت می کند.

و این بیعت که در حدیث ذکر شده به بیعت النساء معروف است و نامگذاری شده این بیعت به

بیعت چهارم. سورة ممتعه ۴

وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ

در اینجا مسئله ای وجود دارد که آیا حدود حیث ستر کننده را دارند یا صرفاً زواجر را (زجر

کننده) هستند ائمه اربعه در مورد این مسئله با هم اختلاف نظر دارند:

(۱) نزد ائمه ثلاثه: حدود ستر کننده هستند یعنی جرم و گناه انسان را کفاره می کنند. و دلیل ائمه

ثلاثه حدیث عباد بن صامت رضی الله عنه در باب است.

(۲) نزد امام ابوحنیفه رحمته الله حدود حیث زواجر هستند و ستر کننده نیستند. و دلیل امام اعظم رحمته الله

آیه قرآن کریم **﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ**

خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ هست. امام اعظم رحمته الله از این آیه کریمه

استدلال می‌کند که در این آیه برای مجرمین علاوه از مجازات دنیایی عذاب در آخرت نیز

ذکر گردیده است.

علامه محمد یوسف بنوری رحمته الله: نظریه بسیار جالبی در این خصوص ارائه داده است او می‌فرماید حدود نه مطلقاً زواجر هستند و نه مطلقاً ستر کننده برای شخصی که مرتکب جرمی شد خودش را معرفی نمود و حاکم اسلامی بر او حدود را اجرا نمود برای این شخص حدود ستر کننده هستند ولی مجرمی را که مأموران اسلامی او را دستگیر کردند و حدود را بر او اجرا کردند نسبت به این شخص حدود حیثیت زواجر را دارند.

شرح آیه‌های مربوط به الزنا — خلاصه فی ذلک بنوری

❖ ۱۹- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرِ إِلَى
در آن عصر بزرگان است صدقه کنید همانا نشانه داده شده ام

الْمُصَلِّي، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ! تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ

النَّارِ» فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّغْنَ، وَتُكْفِرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ

نَاقِصَاتٍ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبُ الرُّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِخْدَانِكُنَّ» قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا

وَعَقْلُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ؟» قُلْنَ: بَلَى

قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِيهَا. قَالَ: أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلَّ وَلَمْ تُصُمْ؟» قُلْنَ: بَلَى.

قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه است. خدری به خدر که به قبیله ای

از انصار است نام گرامی این صحابی بزرگوار سعد بن مالک رضی الله عنه است ولی بیشتر به کنیه اش

معروف است. حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه در سال ۶۴ هـ ق در سن ۸۴ سالگی از این دنیای فانی

رحلت نمودند و در قبرستان بقیع مدفون است.

علیه السلام
 مسجد خواجه
 کمالیه
 مستفید الشیخ حمید

فَإِنِّي أُرِيكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ

آنحضرت صلی الله علیه و آله چگونه و کجا دیدند که بیشترین زنان از اهل جهنم هستند؟

چند احتمال وجود دارد:

۱. از طریق کشف برای آنحضرت صلی الله علیه و آله این رویت حاصل شده بود.

۲. بوسیله وحی در شب معراج که آنحضرت ﷺ جنت و دوزخ را در آنجا سیر کرده‌اند و در آنجا دیدند.

مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينِ

چرا در اینجا عقل را بر دین مقدم کرد؟

(۱) به این خاطر که دین بوسیله عقل کامل می‌شود عقل را مقدم کرد

(۲) یا به این جهت است که عقل از کودکی همراه انسان است یعنی عقل فطرتاً و جبلتاً با وجود

انسان آمیخته است و دین در یک دوره زمانی خاص با انسان ارتباط پیدا می‌کند. لذا عقل چون فطرتاً از دین مقدم است از این جهت در این حدیث عقل را از دین مقدم کرده است.

در این حدیث که ذکر گروه زنان وارد شده آیا منظورش کل زنان هستند که به نار می‌روند یا خیر؟

ذکر زنان در این حدیث به اعتبار جنس و نوعیت آنهاست نه به اعتبار افراد چون بعضی از افراد زنان وجود دارند که به لحاظ عقل و دین خیلی از مردان برتر هستند مانند بی بی آسیه و غیره.

در این حدیث سوالی پیش می‌آید که چگونه در این حدیث حالت حیض را از نقصان دین برشمرده است؟

چون در این حالت چون عبادتهایی نظیر روزه و نماز از حائض ساقط می‌شود بنابراین حیض از نقصان دین او شمار می‌شود و این در صورتی است که در بعضی روایات وارد شده وقتی انسان

قدرت انجام عبادت را نداشته باشد به او ثواب آن عبادت می‌رسد معنی این حدیث این است که

شخص قدرت نداشته باشد به او ثواب می‌رسد این در صورتی است که صلاحیت آن را دارد ولی

قدرت انجام آن را ندارد اما حائض فرق می‌کند زیرا حائض قدرت انجام عبادت را دارد ولی

صلاحیت انجام آن را ندارد.

الْعَشِيرَ به معنای زوج است، لُبُّ به معنای عقل است و الْحَاظِمُ به معنای باهوش است.

حدیث قدسی از جانب خلوت و لفظ در این حدیث

❖ ۲۰- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ

يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ: لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي،

وَلَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعَادَتِهِ. وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ: فَقَوْلُهُ: اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، وَ أَنَا

الْأَخْذُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفْرًا أَحَدٌ». وَهِيَ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي

این حدیث، حدیث قدسی است. ^{نزداهام و زاده شده ام}

فرق بین قرآن و حدیث قدسی: اینست که حدیث قدسی به صورت الهام یا القاء یا خواب یا بوسیله فرشته ای در دل پیامبر ﷺ القاء می شود پیامبر گرامی ﷺ آن را با الفاظ خودش تعبیر نموده و به رب العالمین منسوب می کند قرآن کریم با الفاظ و معنایش از طرف خدا به وسیله حضرت جبرئیل علیه السلام نازل می شود و قرآن کریم به صورت تواتر است اما در حدیث قدسی شرط تواتر ضروری نیست.

❖ ۲۲- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُؤْذِيَنِ ابْنُ آدَمَ

يَسْبُ الدَّهْرُ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». متفق عليه.

يؤذيني: منظور از ایداء خداوند متعال اینست که انسان کاری برخلاف رضای خداوند انجام دهد.

أَنَا الدَّهْرُ: این جمله حدیث چند توجیه دارد:

۱. منظور این قسمت حدیث اینست که آنچه از خیر و شر به دهر منسوب می شود در واقع انجام

دهنده و خالق آن من هستم و شما که به دهر دشنام می دهید گویا به من سب و دشنام می دهید.

۲. در اینجا معنای محذوف است که لفظ مقلب یا متصرف است در اینصورت معنی جمله آنرا

الدَّهْرُ چنین در می آید یعنی أَنَا مَقْلَبُ الدَّهْرُ و متصرف ^{تصرف کننده} فیه.

بِيَدِي الْأَمْرُ: منظور اینست که تمام امور از تلخ و شیرین، خیر و شر تمام در اختیار من است. یعنی

الامور كلها بيدي.

عبدالله بن قیس

❖ ۲۳ - وَعَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَى أَدَى بِرِّهِ أَنْ يَسْمَعَهُ مِنَ اللَّهِ، يَدْعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَالِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». متفق عليه.

یعنی آن را بشنود

بلافاصله پس از وفات پدر و فرزندان و روزی و شب و در آن روز قرار دهد

مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَى أَدَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ

صبر عبارتست از: حبس و بند کردن نفس بر طاعت و بندگی یا حبس و کنترل نفس از شهوت و

گناه.

جمع از منظور از اطلاق صبر

منظور از اطلاق صبر برای خداوند: به معنی حلم و بردباری یعنی حبس و تأخیر عقوبت و سزا از

کسی که مستحق آن باشد است.

❖ ۲۴- وعن مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ رِذْفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَى حِمَارٍ،

لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا مُزْخِرَةُ الرَّحْلِ، فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ! هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ؟»

وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَكْثَمُ. قَالَ: «فَإِنْ حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ

يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَفَلَا أَبَشِّرُ بِهِ النَّاسَ؟ قَالَ: «لَا تُبَشِّرُهُمْ فَيَتَكَبَّرُوا». متفق عليه.

۳ مرام سہاٹ مذہب تاخود سنان لعل کنند

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ می باشد کتبہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ ابو

عبدالله و از انصار مدینہ و یکی از جملہ ہفتاد نفری بود کہ در بیعت عقبہ بہ دست مبارک

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیعت نمود. حضرت معاذ رضی اللہ عنہ در غزوہ بدر و غزوہ ہای بعد از آن شریک بود

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بہ عنوان معلم و قاضی بہ یمن فرستاد. حضرت معاذ رضی اللہ عنہ در جوانی در سن ۲۸

سالگی از این دنیا فانی رحلت فرمودند.

لَا يُعَذِّبُ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا

از این جملہ حدیث بہ ظاہر چنین بر می آید کہ گناہکاران مؤمن بہ جہنم نمی روند چون بہ توحید

اعتقاد دارند اگر چہ در اعمال سستی می کنند ولی توجیہ حدیث اینست کہ در اینجا مراد دخول

ہمیشگی و ابدی در نار است یعنی کسی کہ معتقد بہ توحید باشد بصورت ہمیشگی و ابدی در

آتش و عذاب نمی ماند.

❖ ۲۵- وعن أنس رضي الله عنه : أن النبي ﷺ ومعاذ رديفه على الرحل، قال: «يَا مُعَاذُ» قَالَ:

كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ: «يَا مُعَاذُ» قَالَ: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ:

«يَا مُعَاذُ» قَالَ: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. - فُلَانًا - قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَنْشَهُدُ أَنْ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ! أَفَلَا أَخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا». فَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ

ثَابِتًا. مِثْقَلٌ عَلَيْهِ. همیشه من آن را بر مردم می شنیدم و بسیار در جمع مردم را

مِنْهُمْ لَا يَنْفَتَهُ. همه آنها را از آن آتش نمی ترساند.

إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ

این جمله حدیث دو توجیه دارد:

۱) ناری که برای کافران درست شده این شخص را بر آن نار حرام می کند.

۲) منظور از حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ خلود و همیشه ماندن در نار است پس معنی حدیث طبق این

توجیه چنین می شود حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أي حَرَّمَ الْخُلُودَ فِيهَا.

حل یک تعارض در حدیث

برای این حدیث یک اشکال وارد می‌شود و آن اینست: آیا شخصی صرفاً با گواهی دادن با

وحدانیت خداوند و رسالت آنحضرت ﷺ از صدق و ته دل وارد بهشت می‌شود اگر چه هیچ عملی

نداشته باشد منظور این حدیث چیست؟

مُسَيَّبُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ

۱. سعید بن مسیب رضی الله عنه می‌گوید این حدیث قبل از نزول فرائض، امر و نهی، نازل شده.

۲. حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید معنی این حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ

مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» اینست «مَنْ قَالَ الْكَلِمَةَ وَ أَذَّ حَقَّهَا وَ فَرَضَتِهَا فَيَكُونُ الْإِنْتِقَالَ

و الْإِنْتِهَاءَ مُنْدرَجِينَ تَحْتَ الشَّهَادَتَيْنِ» معنی این حدیث اینست که کسی که این کلمه را می-

خواند و حق و فرایضش را ادا نماید بنابراین پیروی و اطاعت از اوامر الهی و باز آمدن از

منهیات تحت شهادتین داخل هستند.

۳. امام بخاری رضی الله عنه می‌گوید این حدیث در مورد شخصی است که در وقت ندامت و توبه

شهادتین را بر زبان می‌آورد و بعد در همین حالت از دنیا می‌رود.

اشکال دوم: حضرت معاذ رضی الله عنه چگونه از حدیثی که در مورد کتمان علم وارد شده احساس

گناهکاری می‌کند و از این جهت حدیث را بیان می‌کند پس چطور از نهی پیامبر که فرمود لا

تُبَشِّرُهُمْ احساس گناهکاری نمی‌کند و بر خلاف نهی آنحضرت ﷺ اقدام به بیان حدیث می‌کند؟

(۱) علامه طیبی رحمه الله می گوید این نهی مقید به قید اتکال و اعتماد است یعنی نهی تا زمانی وجود

دارد که برای مردم خوف اتکال و اعتماد پیدا شود و اگر قید اتکال و اعتماد نباشد پس معنی لا

تُبَشِّرُهُمْ نیز مرتفع است.

(۲) نزد حضرت معاذ رضی الله عنه نصوصی وجود داشت که در مورد تبلیغ علم نشر و اشاعت علم حدیث

تأکید داشتند و از جانی دیگر در مورد کتمان علم وعید و مذمت وارد شده بود بنابراین

حضرت معاذ رضی الله عنه فهمید حدیث نهی منسوخ است چنانچه جمله فَأَخْبِرَ بِهَا مُعَاذٌ عَنْهُ قَوْلُهُ

فَأْتَمَّا به این نکته اشاره دارد.

غفاری بام مریم است

❖ ۲۶- وَغْنُ أَبِي ذَرٍّ ع قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، - وَعَلَيْهِ نَزَبُ أَبِيضُ وَهُوَ كَالْيَمِّ - ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِأَرْبَعِ سَفَرَةٍ بِرُغْمٍ كَثِيرَةٍ دَرَدَ

وَقَدْ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ» بِسَرَّارَتِهِ

قُلْتُ: وَإِنْ زَكَّى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَكَّى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَكَّى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: زَكَى وَرَوَّحَ بِلَيْسَ مَدَى

«وَإِنْ زَكَّى وَإِنْ سَرَقَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَكَّى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَكَّى وَإِنْ سَرَقَ عَلَى رَغْمٍ

أَلْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَلْفُ أَبِي ذَرٍّ. متفق عليه. سَانِ كَرِ

خاک آورد و دستش را بر آن زد

رغم - پستی بر خاک مالیده شود.

معرفی راوی حدیث: راوی حدیث ابوذر غفاری رضی الله عنه می باشد اسم مبارک ایشان جُنْدُب بن جُنَادَه

رضی الله عنه است. حضرت ابوذر رضی الله عنه از بزرگان صحابه و زهاد بوده است حضرت ابوذر رضی الله عنه در مکه

مسلمان شد حتی در بعضی روایات ذکر شده که حضرت ابوذر رضی الله عنه ~~بنجمین~~ نفری بود که به

اسلام گرویدند پس از ایمان آوردن به سوی قومش رفت و دقیقاً بعد از غزوه خندق به مدینه آمد و

در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه به اختیار، میل و طبع خودش رتبه را برای سکونت برگزیدند

نه اینکه حضرت عثمان رضی الله عنه او را به زور تبعید کردند. حضرت ابوذر رضی الله عنه در دوره خلافت عثمان

رضی الله عنه سال ۳۲ هجری وفات کردند.

دَخَلَ الْجَنَّةَ: منظور حدیث اینست که عاقبت و انجام این شخص دخول جنت است اگر چه مرتکب

گناه شود یا در مورد ارکان دین کوتاهی نموده است بحث این بر الله ﷻ است یا او را به اندازه

گناه مجازات نموده بعد او را وارد بهشت می کند یا الله ﷻ از فضل خود بدون مجازات او را وارد

بهشت می کند.

عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ: رَغْم و رُغْم به معنای خاک. اگر به اصل و معنای کلمه نگاه کنیم که معنی اش بینی ابوذر رضی الله عنه با خاک آلوده شود این جمله دعای بد است که از خاک آلودگی منظور ذلت و خواری است اما آنحضرت صلی الله علیه و آله آن را به خاطر تکیه کلام و اظهار تعجب قطع نظر از معنای اصلی اش استفاده کرد.

این حدیث نظر معتزله و خوارج را تردید می کند که نظر معتزله اینست که شخصی گناه کبیره انجام دهد منزله بین مرتکبین می شود و البته ظاهراً این حدیث نظر مرجئه را تأیید می کند که اعتقاد دارند «لَا تَضُرُّ الْمَعْصِيَةُ مَعَ الْإِيمَانِ».

جواب: منظور از دخول در این حدیث دخول اولی نیست که مذهب مرجئه را تأیید کند البته علامه انور شاه کشمیری رحمته الله نکته بسیار جالبی در این باره دارد ایشان می فرمایند: منظور از زنا و سرقت که در این حدیث ذکر شده حالت ایمان داری نیست یعنی هدف این نیست که مؤمن در حالیکه ایمان دارد مرتکب زنا و سرقت شود بلکه منظور از سرقت و زنا گناهی است که قبل از اسلام مرتکب آنها شده و بعد مسلمان شده پس گناهان قبل از اسلام مانع دخول جنت نمی شود.

❖ ۲۷- وَعَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَأَخَذَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَبَنُ أُمِّهِ
وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَزُوحَ مِثَّةٍ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا

کلمه القادر
روای از جانب او
چانه داری از جانب الله
كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». متفق عليه.
پیر عمر علی بن محمد بن ابی

در اسلام شخص مومن گفته می شود که به تمام انبیاء ایمان داشته باشد.

۲۷

❖ ۲۸- وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: ابْسُطْ يَمِينَكَ
 فَلَا بَايَعَكَ، فَبَسَطَ يَمِينَهُ، فَقَبَضْتُ يَدِي، فَقَالَ: «مَالِكَ يَا عَمْرُو؟» قُلْتُ: أَرَدْتُ أَنْ
 أَشْتَرِطَ. قَالَ: تَشْتَرِطُ مَاذَا؟ قُلْتُ: أَنْ يُعْفَرَ لِي. قَالَ: «أَمَّا عَلِمْتَ يَا عَمْرُو أَنْ الْإِسْلَامَ
 يَهْدِيهِ مَا كَانَ قَبْلَهُ، وَأَنْ الْهِجْرَةَ يَهْدِيهِ مَا كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنْ الْحَجَّ يَهْدِيهِ مَا كَانَ قَبْلَهُ؟». رواه
 مسلم

وَالْحَدِيثَانِ الْمَرْوِيَّانِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ
 وَالْآخَرُ: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي» سَنَذْكُرُهُمَا فِي بَابِي الرِّبَاءِ وَالْكِبْرِ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.
 (ردو باب)

أَنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِيهِ مَا كَانَ قَبْلَهُ

علامه نور پشتهي رحمه الله می گوید اسلام تمام گناهان که قبل از آن بوده خواه مربوط به حق بنده است
 یا به حق الله جل و علا، صغیره باشد یا کبیره مطلقاً آنها را نابود می کند ولی هجرت و حج گناهانی را که
 مربوط به حق بنده است را نابود نمی کند و هم چنین کبائری که بین بنده و الله جل و علا است به طور
 قطعی نیست که آنها را نابود کند پس هجرت و حج فقط گناهان صغیره و کوچک را نابود می کند
 و این نیز احتمال دارد که حج و هجرت گناهان کبیره را که مربوط به حق بنده است به شرط توبه
 آنها را نابود می کند.

❖ ۳۰- وَعَنْ أَبِي أَمَانَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَابْتَغَى لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ،

وَمَنَعَ لِلَّهِ؛ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». رواه أبو داود.

مجلد ۱

معرفی راوی حدیث: نام حضرت ابو امامه رضی الله عنه صدی بن عجلان است. حضرت ابو امامه رضی الله عنه

آخرین صحابی است که در شام وفات کرد. در سال ۸۶ هجری در حالیکه ۷۱ سال عمر داشت

وفات کرد.

حضرت ابو امامه رضی الله عنه از جمله صحابی است که روایاتش زیاد است.

❖ ۳۷- وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ». رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ است حضرت عثمان رضی اللہ عنہ اولین نفری است که به دست حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ بیعت کرد. کنیه اش ابو عبدالله است حضرت عثمان رضی اللہ عنہ دوبار به حبشه هجرت کرد و در غزوه‌ی بدر به علت بیماری همسرش رقیه رضی الله عنها حضور نداشت اما بیعت الرضوان به خاطر حضرت عثمان رضی اللہ عنہ گرفته شد لقب ایشان ذوالنورین است به این علت که دو دختر پیامبر ﷺ به ترتیب رقیه رضی الله عنها و ام کلثوم رضی الله عنها در نکاح او بودند حضرت عثمان رضی اللہ عنہ در سال ۲۴ هـ ق به عنوان خلیفه انتخاب شد و در ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ هـ ق سن ۸۲ سالگی توسط شخصی بنام أسود شهید شدند مدت خلافت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ ۱۲ سال بود و در قبرستان بقیع مدفون است.

مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ

این جمله حدیث سه توجیه دارد:

۱. منظور از دخول جنت دخول اولی است یعنی از این شخص گناهی صادر نشد یا اینکه گناه کرد

اما توبه کرد یا خداوند از او گذشت نمود اولاً وارد بهشت می شود.

۲. منظور از دخول جنت، دخول اولی نیست بلکه بعد از مؤاخذه به اندازه گناهانش آخر الامر وارد

بهشت می شود.

۳. کسی که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را بخواند مستحق و سزاوار دخول جنت می شود.

دو فصلت صحابه کرام
و غیره در حدیث

❖ ۳۸- وعن جابر، رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يُثَنِّانِ مُرَجِّتَانِ». قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْمُرَجِّتَانِ؟ قَالَ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ، وَمَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». رواه مُسْلِم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت جابر رضی الله عنه است. نام پدر ایشان عبدالله است کنیه اش ابو عبدالله است حضرت جابر رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است که روایاتش خیلی زیاد است در غزوه بدر و بعد از آن در هیجده غزوه با آنحضرت صلی الله علیه و آله شریک بود آخر عمرش نابینا شد. سال ۷۴ هـ ق در سن ۹۴ سالگی در مدینه منوره رحلت فرمودند.

❦ ٣٩ - وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نُعْرِدُ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَنَا أَبُو

بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي نَفَرٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا، وَ

خَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا، وَفَرَعْنَا فَنَقُمْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرَعَ، فَخَرَجْتُ أَبْتَغِي رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ، حَتَّى أَتَيْتُ حَائِطًا لِلْأَنْصَارِ لِبَنِي النَّجَّارِ، فَدُرْتُ بِهِ، هَلْ أَجِدُ لَهُ أَبًا؟ فَلَمْ أَجِدْ، فَبَادَا

رَبِيعٌ يَدْخُلُ فِي جَوْفِ حَائِطٍ مِنْ بَنِي خَارِجَةَ - وَالرَّبِيعُ الْجَذُولُ - قَالَ: فَاحْتَفَزْتُ

فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ: «أَبُو هُرَيْرَةَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «مَا

شَأْنُكَ؟» قُلْتُ: كُنْتُ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَنَقُمْتُ فَأَبْطَأَتْ عَلَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا، فَفَرَعْنَا،

فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرَعَ، فَأَتَيْتُ هَذَا الْحَائِطَ، فَاحْتَفَزْتُ كَمَا يَحْتَفِزُ الثَّغْلَبُ، وَهَؤُلَاءِ النَّاسُ

وَرَأَيْتُ. فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! وَأَعْطَانِي كَعْلِيهِ، فَقَالَ: «اذْهَبْ بِنَعْلَيْ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيتَ

مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُسْتَقِيمًا بِمَا قُلْتُمْ، فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» فَكَانَ أَوَّلَ

مَنْ لَقِيتُ عُمَرُ فَقَالَ: مَا هَاتَانِ الثَّغْلَانِ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ فَقُلْتُ: هَاتَانِ نَعْلَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنِي

بِهِمَا، مَنْ لَقِيتُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِيمًا بِمَا قُلْتُمْ، بَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، فَضَرَبَ عُمَرُ بَيْنَ

تِلْكَ فَنَخَرَزْتُ لِاسْتِي. فَقَالَ: ارْجِعْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَجْهَشْتُ

بِالْبُكَاءِ، وَرَكِبَنِي عُمَرُ، وَإِذَا هُوَ عَلَى أُنْرِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟»

قُلْتُ: لَقِيتُ عُمَرَ فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِهِ، فَضَرَبَ بَيْنَ تِلْكَ خَرَزْتُ لِاسْتِي. فَقَالَ:

ارْجِعْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عُمَرُ! مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ؟» فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

بِأَبِي أَلْتِ وَأُمِّي، أَبَعَثْتَ أَبَا هُرَيْرَةَ بِنَعْلَيْكَ، مَنْ لَقِيَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِيمًا بِمَا قُلْتُمْ

و حضرت جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ
دو صد مرتبہ روایت فرموده است

❖ ۳۸- وعن جابر، رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يُثَنِّانِ مُرَجَبَانِ». قَالَ رَجُلٌ:

يا رسول الله! ما المُرَجَبَانِ؟ قال: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ، وَمَنْ مَسَّاتِ لَا

يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». رواه مسلم.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت جابر رضی اللہ عنہ است. نام پدر ایشان عبدالله است کنیه اش

ابو عبدالله است حضرت جابر رضی اللہ عنہ از مشاهیر صحابه است که روایاتش خیلی زیاد است در غزوه بدر

و بعد از آن در هیجده غزوه با آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم شریک بود آخر عمرش نابینا شد. سال ۷۴ هـ ق در سن

۹۴ سالگی در مدینه منوره رحلت فرمودند.

❖ ٣٩ - وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا قُعُودًا حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَنَا أَبُو

بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي لَيْلٍ، فَحَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا، وَ

خَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ ذُوتُنَا، وَفَرَعْنَا فَفَقَمْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرَعَ، فَخَرَجْتُ أَبْتَغِي رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ، حَتَّى أَتَيْتُ حَائِطًا لِلْأَنْصَارِ لِبَنِي النَّجَّارِ، فَدُرْتُ بِهِ، حَلَّ أَجِدَ لَهُ نَابَأُ؟ فَلَمْ أَجِدْ، فَبِإِذَا

رَبِيعٌ يَدْخُلُ فِي جَوْفِ حَائِطٍ مِنْ بَنِي خَارِجَةَ - وَالرَّبِيعُ الْجَذُولُ - قَالَ: فَاحْتَظَرْتُ

فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ: «أَبُو هُرَيْرَةَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «مَا

شَأْنُكَ؟» قُلْتُ: كُنْتُ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَكَمْتُ فَأَبْطَأَتْ عَلَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ ذُوتُنَا، فَفَرَعْنَا،

فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَرَعَ، فَأَتَيْتُ هَذَا الْحَائِطَ، فَاحْتَظَرْتُ كَمَا يَحْتَظِرُ الثَّغْلَبُ، وَهَؤُلَاءِ النَّاسُ

وَرَأَيْتُ. فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! وَأَعْطَانِي لَعَلِّي، فَقَالَ: «اذْهَبْ بِنَعْلَيْ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيَكَ

مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُسْتَقِيمًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ» فَكَانَ أَوَّلَ

مَنْ لَقِيتُ عُمَرُ فَقَالَ: مَا هَاتَانِ الثَّغْلَانِ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ فَقُلْتُ: هَاتَانِ لَعْلَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَعْصِي

بِهِمَا، مَنْ لَقِيتُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِيمًا بِهَا قَلْبُهُ، بِشْرُهُ بِالْجَنَّةِ، فَضَرَبَ عُمَرُ بَيْنَ

تِلْدَيْي فَخَرَزْتُ لِاسْتِي. فَقَالَ: ارْجِعْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! فَارْجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَجْهَشْتُ

بِأَبْكَاءٍ، وَرَكِبَنِي عُمَرُ، وَإِذَا هُوَ عَلَى أُنْرِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟»

قُلْتُ: لَقِيتُ عُمَرُ فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي يَعْصِي بِهِ، فَضَرَبَ بَيْنَ تِلْدَيْي ضَرْبَةً خَرَزْتُ لِاسْتِي. فَقَالَ:

ارْجِعْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عُمَرُ! مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ؟» فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

بِأَبِي أَلْتِ وَأُمِّي، أَبْغَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ بِنَعْلَيْكَ، مَنْ لَقِيَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِيمًا بِهَا قَلْبُهُ

بَشَرْتُهُ بِالْجَنَّةِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ، فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَيْهَا، فَخَلَّاهُمْ
يَعْمَلُونَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَخَلَّاهُمْ». رواه مسلم.

فَضْرَبَ بَيْنَ ثَلَاثِي ضَرْبَةً خَرَرْتُ لِاسْتِي

در این حدیث دو اعتراض وارد می‌شود:

اعتراض اول: حضرت عمر رضی الله عنه چرا حضرت ابوهریره رضی الله عنه را زد در حالیکه او پیک رسول الله ﷺ بود و طبق حدیث «المسلم من سلم المسلمون الی آخره» ایذاء مردم حرام است در پرتو این حدیث از ادنی ترین مسلمان این کار صادر نمی‌شود چگونه شخصیتی جلیل القدر مانند حضرت

عمر رضی الله عنه چنین کاری را انجام داد؟

(۱) حضرت عمر رضی الله عنه از قرآنی که وجود داشت درک کرد که حکم بشارت دادن از طرف رسول الله ﷺ واجب نبود بلکه این امر برای طیب خاطر و تسلای دل مسلمانان بود آنگاه این واهمه برای حضرت عمر رضی الله عنه پیش آمد اگر این بشارت به مسلمانان برسد اکثر مسلمانان ضعیف و سست اعمال را ترک می‌کنند و به سوی گمراهی می‌روند از این جهت حضرت عمر رضی الله عنه برای حفاظت ایمان مسلمانان تدبیر و چاره‌ای اندیشید که من چگونه حضرت ابوهریره رضی الله عنه را برگردانم او به این نتیجه رسید که حضرت ابوهریره رضی الله عنه در برابر دستور آنحضرت ﷺ فقط با گفتار و سخن من بر نمی‌گردد لهذا او را زد تا حداقل فریاد کشیده و برگردد آنگاه منظور من

هم بدست می آید پس به خاطر حمیت و غیرت و دفع ضرر از عموم مردم تکلیف و ایذاء
و سانی یک فرد شرعاً نه تنها جایز نیست بلکه مستحسن و خوب است با این توضیح فهمیدیم که
در این عمل هیچگونه اشکالی بر حضرت عمر رضی الله عنه وارد نیست.

(۲) حافظ بن حجر عسقلانی رحمته الله می گوید حضرت عمر رضی الله عنه به منزله‌ی شیخ و معلم حضرت
ابوهریره رضی الله عنه است و معلم شرعاً این حق را دارد که اگر از متعلم یک حرکت خلاف ادب ببیند
او را تنبیه کند در اینجا خلاف ادب در ظاهر این بود که چرا حضرت ابوهریره رضی الله عنه به محض
شنیدن این خبر شروع به تبلیغ آن می کند ^{و کسی صبر نمی کند} که مراد و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله را بفهمد.

(۳) اعتراض دوم: اینست که به حضرت ابوهریره رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله دستور داد که تو برو و به
مردم بشارت بده و حضرت عمر رضی الله عنه عَلَا فَرَمُوهُ فَا تَفْعَلْ ظَاهِرًا حضرت عمر رضی الله عنه با حکم
آنحضرت صلی الله علیه و آله مقابله و عدول می کند و این در شأن مسلمان نیست چه جایی به حضرت عمر
رضی الله عنه برسد. چرا حضرت عمر رضی الله عنه چنین کاری را انجام داد؟

جواب اعتراض: شأن و حالت آنحضرت صلی الله علیه و آله مختلف بود گاهی مظهر صفت جلال الله جل جلاله بود در
این حالت بر گناه معمولی نیز تهدید به دوزخ نمود چنانچه می فرماید: «من كان قلبه مثقال ذرة
من كبر دخل النار» و گاهی مظهر صفت جمالی الله جل جلاله بود در این وقت بر عمل نیک معمولی و
جزئی بشارت بهشت می دادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله از مردم جدا می شد بر دریای رحم و کرم الله
جل جلاله مستغرق می شد در این حالت بر ضعف و ناتوانی مردم توجه نمی کرد بلکه فقط با داشتن ایمان

بشارت بهشت می داد در اینجا هم آنحضرت علیه السلام این حالت را داشت بنابراین ابوهریره رضی الله عنه را دستور داد تا مردم را بشارت دهد و حضرت عمر رضی الله عنه در این مقام نبود بلکه در دیدگاه او ضعف و ناتوانی مردم جلوه گر بود لهذا او مصلحت دید که جلوی حضرت ابوهریره رضی الله عنه را بگیرد زیرا اگر مردم از این بشارت با خبر شوند اکثریت آنها واقعیت مطلب را نمی فهمند دست از عمل می کشند و به این علت به سوی گمراهی می روند آن وقت هدف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از بین می رود به این خاطر در محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود فلا تفعل پس ضعف و ناتوانی مردم را پیش کشید در نتیجه آنحضرت صلی الله علیه و آله با پیشنهاد حضرت عمر رضی الله عنه موافقت فرمودند.

علامه طیبی رحمته الله می گویند این اقدام حضرت عمر رضی الله عنه بخاطر اعتراض از دستور پیامبر نبود بلکه حضرت عمر رضی الله عنه پی برد که کتمان این امر با مصلحت و برای مردم مناسب تر است تا مردم بر این بشارت اعتقاد نکنند و دست از عمل برند.

❖ ۳۱- وعن عثمان، رضي الله عنه، قال: أن رجلا من أصحاب النبي ﷺ حين توفي جازنا

عليه، حتى كاد بعضهم يوسوس قال عثمان: وكنت منهم، فيينا أنا جالس مر علي عمر، ^{وای آدرین آن دورا}

وسلم فلم أشعر به، فاشتكي عمر إلى أبي بكر رضي الله عنهما، ثم أقبلا حتى سلما علي ^{وای که در آن وقت}

جميعا، فقال أبو بكر: ما حملك علي أن لا ترد علي أخيك عمر سلامه؟ قلت: ما فعلت. ^{وای که در آن وقت}

فقال عمر: بلى، والله لقد فعلت. قال: قلت: والله ما شعرت أنك مررت ولا سلمت. قال ^{وای که در آن وقت}

أبو بكر: صدق عثمان، قد شغلك عن ذلك أمر. فقلت: أجل. قال: ما هو؟ قلت: توفي ^{وای که در آن وقت}

الله تعالى نبيه ﷺ قبل أن نسأله عن نجاة هذا الأمر. قال أبو بكر: قد سألته عن ذلك. ^{وای که در آن وقت}

فقيمت إليه وقلت له: بآبي أنت وأمي، أنت أحق بها. قال أبو بكر: قلت يا رسول الله! ما ^{وای که در آن وقت}

نجاة هذا الأمر؟ فقال رسول الله ﷺ: «من قبل في الكلمة التي عرضت علي عمنى ^{وای که در آن وقت}

فردها؛ فهي له نجاة». رواه احمد.

رد نمود آن

ما نجاة هذا الأمر

علامه طیبی می گوید مراد از امر دین اسلام است مطلب جمله اینست که در اسلام چگونه از دوزخ

نجات پیدا می کند یا مراد از این امر وسوسه شیطان است چون اکثر مردم بر اثر وسوسه شیطان

مبتلای معاصی می شوند پس راه نجات این امر یعنی نجات از وسوسه شیطان چیست؟

بشارت بهشت می داد در اینجا هم آنحضرت علیه السلام این حالت را داشت بنابراین ابوهریره رضی الله عنه را دستور داد تا مردم را بشارت دهد و حضرت عمر رضی الله عنه در این مقام نبود بلکه او ضعف و ناتوانی مردم جلوه گر بود لهذا او مصلحت دید که جلوی حضرت ابوهریره رضی الله عنه را بگیرد زیرا اگر مردم از این بشارت با خبر شوند اکثریت آنها واقعیت مطلب را نمی فهمند دست از عمل می کشند و به این علت به سوی گمراهی می روند آن وقت هدف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از بین می رود به این خاطر در محضر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود **فلا تفعل** پس ضعف و ناتوانی مردم را پیش کشید در نتیجه آنحضرت صلی الله علیه و آله با پیشنهاد حضرت عمر رضی الله عنه موافقت فرمودند.

علامه طیبی رحمته الله می گویند این اقدام حضرت عمر رضی الله عنه بخاطر اعتراض از دستور پیامبر نبود بلکه حضرت عمر رضی الله عنه پی برد که کتمان این امر با مصلحت و برای مردم مناسب تر است تا مردم بر این بشارت اعتقاد نکنند و دست از عمل برند.

ان رجالا من اصحاب النبي ﷺ حين توفي حزنا

❖ ۴۱- رعن عنهما

و كنت منهم، فينا أنا جالس مر علي عمر،

عليه، حتى كاد

بكر رضي الله عنهما، ثم أقبلنا حتى سلما علي

و سلم فلم أشعر

تردد علي أخيك عمر سلامه؟ قلت: ما فعلت.

جميعا، فقال لغيري

والله ما شعرت أنك مررت ولا سلمت. قال

فقال عمر: بلى

قلت: أجل. قال: ما هو؟ قلت: توفي

أبو بكر: صدق

هذا الأمر. قال أبو بكر: قد سأله عن ذلك.

الله تعالى نبيه

قلت أحق بما. قال أبو بكر: قلت يا رسول الله ما

فقلت إليه

قبل مني الكلمة التي عرضت علي عيسى

نجاه هذا الأمر

فردها، فهي لا

ما نجاه هذا الأمر

مطلب جمله اینست که در اسلام چگونگی از دوزخ

علامه طیبی می گوید

طمان است چون اکثر مردم بر اثر وسوسه شیطان

نجات پیدا می کنند

یعنی نجات از وسوسه شیطان چیست؟

مبتلای معاصی می

❖ ۴۲- و عن المقداد، أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: « لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام، يعز عزيز و ذل ذليل، إما يعزهم الله فيجعلهم من أهلها، أو يلهم فيدينون لها ». قلت: فيكون الدين كله لله. رواه أحمد.

عزیز را عزت دهد و ذلیل را ذلت دهد
عزیز را عزت دهد و ذلیل را ذلت دهد
عزیز را عزت دهد و ذلیل را ذلت دهد

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت مقداد بن أسود رضی الله عنه است حضرت مقداد رضی الله عنه بیشتر به بن أسود معروف است. در اصل نام پدرش عمرو رضی الله عنه است ولی علت اینکه به أسود منسوب است اینست که أسود هم پیمان و حلیف حضرت مقداد رضی الله عنه بود و حضرت مقداد رضی الله عنه را بیشتر أسود تربیت کرده بود از این جهت این صحابی به أسود منسوب است. حضرت مقداد رضی الله عنه ششمین نفری بود که اسلام را قبول کرد او در سال ۷۳ هـ ق در سن ۹۰ سالگی از این دنیا رحلت فرمودند و در قبرستان بقیع مدفون است.

بیت مدر و لا وبر

مدر جمع مدره به معنی خشت و گل است در اینجا منظور از مدر شهر است و بر از وبره است به معنی پشم و مو است و مراد از وبره ده و روستا است.

در حدیث مکتور - افعال و ارباب مسند

❖ ۴۳ - و عن وهب بن منبه، قيل له: أليس لا إله إلا الله مفتاح الجنة؟ قال: بلى، ولكن ليس مفتاح إلا وله أسنان، فإن جئت بمفتاح له أسنان فتح لك، وإلا لم يفتح لك. رواه

البخاري في ترجمة باب.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت وهب بن منبه رضی الله عنه تابعی و در اصل ایرانی است و وهب بن منبه رضی الله عنه بیشتر از عبدالله بن عباس رضی الله عنه و جابر بن عبدالله رضی الله عنه حدیث روایت می کند او در

سال ۱۱۴ هـ ق وفات کرد.

لیس مفتاح إلا وله أسنان

منظور از اسنان اعمال صالحه و ارکان اسلام است.

❖ ۴۶- ر عن عمرو بن عبسة رضي الله عنه، قال: أتيت رسول الله ﷺ فقلت: يا رسول

الله! من معك على هذا الأمر؟ قال: «حر وعبد». قلت: ما الإسلام؟ قال: «طيب

الكلام، وإطعام الطعام». قلت: ما الإيمان؟ قال: «الصبر والسماحة». قال: قلت: أي

الإسلام أفضل؟ قال: «من سلم المسلمون من لسانه ويده». قال: قلت: أي الإيمان

أفضل؟ قال: «خلق حسن». قال: قلت: أي الصلاة أفضل؟ قال: «طول القنوت».

قال: قلت: أي الهجرة أفضل؟ قال: «أن تهاجر ما كرهت ربك». قال: قلت: فأي الجهاد

أفضل؟ قال: «من عقر جواده وأهريق دمه». قال: قلت: أي الساعات أفضل؟ قال:

«جوف الليل الآخر». رواه أحمد

معرفی راوی حدیث: عمرو بن عبسه رضی الله عنه یکی از صحابه قدیم الاسلام است این صحابی بزرگوار

بعد از اسلام آوردن به سوی قومش بنی سلیم رفت و آنها را به اسلام دعوت کرد در زمان جنگ

خیبر برگشت و تا آخر عمر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله ماند.

من معك على هذا الأمر؟ قال: «حر وعبد»

منظور از حر وعبد چیست؟

این جمله سه توجیه دارد: هم

۱. در اینجا منظور از حر وعبد افراد خاصی مد نظر نیست بلکه در کلمه عام و در برگیرنده هر دو

۲. مراد از حر ابریکر صدیق علیه السلام و منظور از عبد زید بن حارثه علیه السلام است.

۳. مراد از حر ابریکر صدیق علیه السلام و منظور از عبد حضرت بلال رضی الله عنه است.

جواب: ذکر حضرت علی علیه السلام نیامده چون او کوچک بود و ذکر خدیجه رضی الله عنها نیامده چون او از خانواده زنان است و زن در هر جا ذکر نمی شود و نمی تواند خودش را هر جا ظاهر کند.

الصبر والسماحة

کلمه صبر بر ترک منہیات کلمه السماحة بر انجام مامورات اشاره دارد گویی این دو لفظ کل دین را در بر گرفته اند بعضی می گویند در اینجا مراد از صبر تمام انواع آن است:

(۱) صبر علی الطاعة

(۲) صبر علی المعصية

(۳) صبر علی المصيبة

[منظور از السماحة جود و بخشش است پس لفظ صحیح بر تمام حقوق الله چه مامورات صبر صبر بالمفقود و منظور از السماحة السخارة بالموجود است.]

طول القنوت

قنوت معنای زیادی از جمله نماز، سکوت و غیره دارد ولی در اینجا منظور قیام است.

«باب الكبائر و علامات النفاق»

کبائر جمع کبیره است به معنای سئیه عظیمه است و کبیره اصطلاحاً « السئیه العظیمه التي خطيئها في نفسها كبره و عُقوبه فاعلها عظیمه بالسنة الى معصية ليست بكبیره »
در باب کبائر چند مسئله قابل بحث و پیگیری است:

مسئله اول: آیا گناهان به دو دسته صغیره و کبیره تقسیم می شوند یا نه هرچه گناه است کبیره است و گناه صغیره ای وجود ندارد.

قاضی عیاض رحمه الله نظر بعضی از محققین از جمله ابر اسحاق اسفراینی رحمه الله نقل می کند گناه به دو دسته تقسیم نمی شود بلکه هر معصیت و نافرمانی نسبت به الله جل و علا کبیره است.

دلیل این عمده از علما قول ابن عباس رضی الله عنهما در این مورد است و عقل و قیاس این نظر را تأیید می کند که به اعتبار جلالت و بزرگی الله جل و علا هر نافرمانی کبیره است و سوال صغیره بودن اصلاً پیدا نمی شود.

نزد جمهور سلف و خلف تقسیم گناه به صغیره و کبیره جاری است و بر این مدعا نصوص قرآنی، احادیث، اجماع و قیاس همگی دلیل هستند.

دلیل اول: آیه قرآن کریم است ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا﴾ در این آیه کریمه به صراحت بیان شده بعضی از گناهان بدون توبه

گناه دو حیثیت دارد:

۱. به یک حیثیت گناه به اعتبار جلال ذات خداوندی نسبت و ارزیابی می‌شود و از این وهگذار
جواب داده شود
هر گناه کبیره است حرف شما (گروه اول) مُسَلِّم است.

۲. حیثیت گناهان به نسبت یکدیگر است و این مُسَلِّم است که تمام گناهان در یک درجه قرار
ندارند بلکه بعضی از گناهان از یکدیگر بزرگتر هستند چنانچه ذکر شده است.

لذا ما که به تقسیم گناهان قائل هستیم از حیثیت دوم است نه اول.

مسئله دوم: تعریف کبیره و صغیره، علماء با روشهای متعددی کبیره و صغیره را تعریف کرده‌اند
حتی از بعضی شارحین حدود ده تعریف را نقل کرده‌اند ما در اینجا با دو تعریف که از همه
معروفترند اشاره می‌کنیم:

۱) شیخ الاسلام بازری رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ کبیره را چنین تعریف می‌کند « کُلْ ذَنْبٍ قَرَنَ بِهِ وَعِيدٌ أَوْ حَدٌّ أَوْ
لَعْنٌ بِنَصِّ كِتَابٍ أَوْ سُنَّةٍ أَلَى آخِرِهِ » یعنی گناهانی که برای آن در شریعت وعید یا حد و لعن
وارد شده یا برای خود آن گناه حد و لعن نیامده اما مفسده و خرابی آن مانند گناهانی است که
در مورد آنها حد و لعن ذکر شده یا گناهانی که موجب تهاون و استخفاف یعنی سبک شمردن
در امر دین باشد کبیره است و اگر گناه دارای این اوصاف نباشد صغیره است.

حضرت حکیم الامت تهانوی رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ در تفسیر بیان القرآن این تعریف را پسندیده است.

۲) حافظ بن قیم رحمه الله کبیره را چنین تعریف می کند گناهی که مفسده و خرابی آن ذاتی باشد

کبیره است و هر گناهی که وسیله کبیره باشد صغیره است مثلاً زنا که به ذات خود حاوی مفسده و خرابی است کبیره است با نظر و ~~تأمل~~ که مقدمه و وسیله آن نسبت به زنا صغیره است.

حضرت ناتوتوی رحمه الله و شیخ الهند رحمه الله این تعریف را اختیار کرده اند.

از برخی علمای امت این حکمت نقل شده است. « لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع ^{اصدا کردن} »

« الاستغفار »

سوال: آیا تعداد گناهان کبیره مشخص هستند؟ در این مورد مسلم است که تعداد دقیق گناهان کبیره

مشخص نیست اگر چه در بعضی روایات آمار و ارقامی ذکر شده اما منظور آنها مفهوم عدد نیست.

از حضرت ابن عباس رضی الله عنه و سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده که گناهان کبیره نزدیک به هفتاد گناه

هستند در این روایت سه گناه ذکر شده و در بعضی روایات هفت عدد وارد شده.

مسئله سوم: گناه به اعتبار اینکه چگونه بخشیده می شود چهار دسته هستند:

۱. برخی از گناهان بدون توبه بخشیده نمی شوند مانند کفر، شرک و غیره.

۲. بعضی دیگر از گناهان گناهانی هستند که انتظار می رود که با استغفار و در ضمن حسنات

بخشیده شوند مانند گناهان صغیره.

فاسق یا بدعنی گفتن آنها صحیح است نه کافران این عده از علماء از این حدیث جواب می دهند که

این حدیث بر ^{دری} سوء حظ و قلت نصیب معمول است در این صورت این حدیث از قبیل مقوله عرب

است که می گویند « لیس للبخیل من ماله نصیب » یا منظور این حدیث و امثال آن وعید و تهدید

است و این نیز در التمهید مذکور است

است.

❖ ۱۰۶- وعن بن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «يكون لي أمي ^{در امت من} خسف ^{فرقه} ^{عسود}»

^{تبدیل صورت} و مسخ، وذلك في المكذبين بالقدر». رواه ابو داود، و روى الترمذي نحوه. ^{و این کسی تقدیر را تکذیب و کند}

این حدیث و حدیث دیگری تعارض دارند که در حدیثی وارد شده که در امت من مانند انتهای دیگر خسف و مسخ رخ نمی‌دهد ولی این حدیث وجود خسف و مسخ را در مکذبین تقدیر ثابت می‌کند. علماء این تعارض را به چند صورت حل کرده‌اند:

(۱) حدیث نفی اصل است و این حدیث بر تغلیظ و تهدید معمول است.

(۲) این حدیث بر سیل فرض وارد شده یعنی در امت من خسف و مسخ رخ نمی‌دهد و اگر بالفرض خسف و مسخی رخ می‌دهد در قدریه رخ می‌دهد.

(۳) حدیث نفی بر حالت عمومی معمول است و این حدیث بر یک فریق خاص.

❖ ۱۰۷- و عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «القدرية مجوس هذه الأمة، إن مرضوا فلا تَعُدُّوهُمْ، وإن ماتوا فلا تشهّدوهم». رواه أحمد و أبو داود.

مردند عاصم بن شُوَیْبٍ در نماز نمازگاه آنها
در این حدیث منکرین تقدیر به مجوس تشبیه داده شد به این خاطر که مجوس به دو خالق اعتقاد دارند یکی خالق خیر و نور که یزدان است. دوم خالق ظلمت و شر که اهرمن است و قدریه که بنده را خالق افعال خود می دانند به تعدد خالق معتقد است. ۷۷

❖ ۱۰۸- وعن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: « لا تجالسوا أهل القدر ولا تفاتحوهم ».

رواه ابوداود

ولا تفاتحوهم این در معنا دارد:

۱. لا تفاتحوهم از فتاحه گرفته شده به معنی قضاوت و داوری است یعنی اهل قدر را به عنوان

داور و قاضی برای خود انتخاب نکنید و پیش آنها جهت داوری برای امور مراجعه نکنید چرا؟

چون آنها با شما دشمنی دارند.

۲. معنی دوم لا تفاتحوهم یعنی با اهل قدر پیش سلام یا پیش کلام نباشید یا با آنها مناظره نکنید

که شما را در شک و تردید می اندازد و اعتقاد شما را مشوش می کنند این حدیث و امثال آن

که از عیادت اهل قدر و حضور در جنازه آنها و مراجعه به سوی آنها منع می کنند هدف تمام

این روایات زجر و وعید و تغلیظ است.

درداء ابو درداء: از پدرش و مادرش جدا شد و به تنهایی در راه گشت.

عمر بن الخطاب رضی الله عنه

❖ ۱۱۳- عن أبي الدرداء قال: قال رسول الله ﷺ: « إن الله عز وجل فرغ إل كل عبد من خلقه من خمس: من أجله، وعمله، ومضجعه، وأثره، ورزقه ». رواه أحمد.

معرفی راوی حدیث: نام حضرت ابودرداء رضی الله عنه عمر بن عامر انصاری خزر جی است. حضرت ابودرداء رضی الله عنه بیشتر به کنیه اش معروف است حضرت ابودرداء رضی الله عنه بیشتر زندگی اش را در شام گذراند و در سال ۳۲ در دمشق رحلت فرمود کنیه اش به خاطر دخترش درداء است که کنیه مادرش هم به خاطر نام دختر ام درداء است.



کرم برتر

❖ ۱۱۵- وعن ابن الديلمي، قال: أتيت أبي بن كعب، فقلت له: وقع في نفسي شيء من

القدر، فحدثني لعل الله أن يذهب من قلبي. فقال: لو أن الله عز وجل عذب أهل سماواته

وأهل أرضه؛ عذبهم وهو غير ظالم لهم، ولو رحمهم كانت رحمتهم خيراً لهم من أعمالهم، ولو

أنفقت مثل أحد ذهباً في سبيل الله ما قبلة الله منك حتى تؤمن بالقدر، وتعلم أن ما

أصابك لم يكن ليخطئك وأن ما أخطئك لم يكن ليصيبك ولو مت على غير هذا لدخلت

النار. قال: ثم أتيت عبد الله بن مسعود فقال مثل ذلك قال ثم أتيت حذيفة بن اليمان

فقال مثل ذلك، ثم أتيت زيد بن ثابت فحدثني عن النبي ﷺ مثل ذلك. رواه أحمد، وأبو

داود، وابن ماجه.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث ابن دیلمی رحمته الله است کنیه اش ابو عبدالرحمن یا ابوضحاک .

نام این بزرگوار عبدالله بن فیروز رحمته الله است. ابن دیلمی رحمته الله در اصل فارسی و ایرانی است. ابن

دیلمی رحمته الله، اسود عسی مدعی دروغین پیامبری را گشت. ابن دیلمی رحمته الله در زمان حضرت معاویه

رحمته الله در سال ۵۰ هـ ق رحلت فرمودند.

الرحمن

«باب اثبات عذاب قبر»

سوالی در اینجا وارد می شود به این صورت که احادیثی که در این باب ذکر شده در آنها همان طور که ذکر عذاب قبر است نعمت و خوشی قبر نیز بیان شده پس چرا عنوان باب را اثبات عذاب القبر بست؟ این سوال دو جواب دارد:

(۱) بنا بر کثرت معذبین قبر چون تعداد آنها خیلی زیاد است عنوان باب را عذاب قبر بست.

(۲) منکرین احوال دوزخ از همه بیشتر عذاب قبر را انکار می کنند به خاطر تردید منکرین عنوان باب را عذاب قبر بست.

نکته اول: یادآوری این نکته ضروری می نماید احادیثی که در آنها قبر ذکر شده منظور آنها از قبر، قبر معروف نیست بلکه عالم برزخ یعنی مدت زمان و فاصله‌ی پس از مردن یا قبل از زنده شدن مجدد که انسان در آن به سر می برد منظور است بلکه عالم برزخ مراد است فرق نمی کند که شخصی در زیر خاک دفن شود یا در دریا غرق شود یا در آتش سوخته شود خلاصه اینکه به هر طوری که بمیرد فرق ندارد عذاب یا نعمت و راحتی به او می رسد اما چون اکثر مردگان در خاک و قبر مدفون می شوند بنا بر اکثریت قبر را صراحتاً ذکر نمود.

نکته دوم: عالم‌ها سه دسته هستند:

۱. عالم دنیا: که آغاز و پایان آن از پیدایش تا مرگ است در این عالم مسائل و احکام به ذات یا

بدن تعلق دارند و با روح به واسطه و تبعیت بدن ارتباط پیدا می‌کنند.

۲. عالم برزخ: ابتدا و انتها دارد پس از مرگ شروع و قبل از بعث و زنده شدن مجدد تمام می‌شود

در این عالم احکام به ذات با روح تعلق دارند البته با بدن به تبع و واسطه‌ی روح ارتباط پیدا می-

کنند.

۳. عالم آخرت: این عالم ابتدا دارد ولی پایانی ندارد ابتدای آن از بعث بعد الموت شروع می‌شود

و الی لا ینهایه ادامه دارد در عالم آخرت احکام و امور با بدن و روح هر دو تا به ذات و اصالتاً

ارتباط دارد.

نتیجه: چون احکام هر عالم جدای از همدیگر است بنابراین مقایسه و ارزیابی یک عالم با عالمی

دیگر صحیح نیست با فهمیدن این نکات تمام سوالاتی که بر عالم برزخ وارد می‌شود حل می‌شود.

آغاز و پایان حیرت‌انگیز تا مرگ

مسئله‌ی ثبوت عذاب قبر

در مورد ثبوت عذاب قبر چند مذهب وجود دارد:

(۱) تمام صحابه کرام رضی الله عنهم، تابعین و جمهور اهل سنت و جماعت به وجود عذاب و نعمت در عالم

برزخ و قبر اعتقاد دارند. این مذهب برای اثبات مدعای خود دلایل از آیات قرآن و احادیث

معروف دارند:

۱. دلیل اول این آیه کریمه است ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾ منظور از نار که

در این آیه کریمه آمده عذاب قبر و برزخ است و عذاب آخرت مراد نیست چرا که ذکر

عذاب آخرت در آیه بعدی آمده است چنانچه خداوند متعال می‌فرماید ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ

السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾.

۲. ﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ منظور این آیه نیز از عذاب، عذاب

قبر و برزخ است چرا که قبل از آن ذکر مرگ آمده و متصل با موت فرشته این ندا را سر

می‌دهد: ﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ و اگر منظور این آیه

عذاب قبر و برزخ نباشد پس ترتیب این آیه به ما قبل درست در نمی‌آید و ارتباط پیدانمی-

کند.

۳. ﴿مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ و همچنین احادیث این باب دلیل اهل سنت و

جماعت هستند.

۲) اکثر خوارج و معتزله و برخی از روافض احوال برزخ از جمله عذاب قبر را انکار می کنند.

مبنای انکار این مذهب (مذهب دوم) عقل و گمان و وهم است اینها معتقدند اگر واقعاً عذاب قبری

وجود داشت لا اقل ما آنرا می دیدیم بسیاری از مردگان را می بینیم ولی هیچ چیزی به نظر نمی آید.

بعضی از مردگان در آتش می سوزند بعضی را درندگان می خورند پس باید این درندگان عذاب را

حس می کردند از تمام این مطالب این نکته به دست می آید که جز از عالم آخرت عالمی دیگر به

نام برزخ وجود ندارد.

جواب جمهور به بکرین برزخ: جمهور از این استدلال منکرین جواب اجمالی داده است چیزی که

از قرآن کریم و احادیث مشهور ثابت شود در برابر آن قرار گرفتن و قیاس نمودن خودش بر خلاف

عقل سلیم است و اعتباری ندارد و این نکته قبلاً واضح شد قیاس عالم برزخ با عالم دنیا درست

نیست در دنیا چیزهای زیادی وجود دارند که مشاهده نمی شوند اما وجود آنها از مسلمات است و

هیچ احدی وجود آنها را انکار نمی کند.

❖ ۱۲۶- وَعَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَضَعَ فِي قَبْرِهِ، وَتَوَلَّى عَنْهُ

أَصْحَابُهُ [وَأَنَّهُ] لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ أَنَاهُ مَلَكَانِ يَقْعِدَانِ، يَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا

الرَّجُلِ؟ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ. يَقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى

مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، قَدْ أَبْذَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ، فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ وَالكَافِرُ

يَقَالُ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ يَقُولُ: لَا أَذْرِي مَا كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ!

يَقَالُ لَهُ: لَا ذَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَاقٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا

مَنْ يَلِيهِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ». متفق عليه. ولفظه للبخاري.

در مورد سوال قبر علامه ابن عبدالبر رحمه الله و ابن قیم رحمه الله می گویند سوال قبر فقط از مؤمن و منافق

می شود زیرا هدف از سوال قبر تشخیص مؤمن از منافق است. طبق نظر این بزرگواران مراد از کافر

که در روایات می آید منافق است. حضرت انور شاه کشمیری رحمه الله و بعضی دیگر از محدثین می-

فرمایند از کافر هم سوال می شود چنانچه این مطلب از آیات قرآنی و حدیث ظاهر است و هدف

سوال تنها امتیاز بین مؤمن و منافق نیست بلکه به منظور اظهار شرافت آنحضرت و الزام کافران هم

سوال می شود.

مَا كُنْتُ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ

هَذَا الرَّجُلِ در مورد این اشاره چند احتمال وجود دارد:

۱. حجاب‌ها و ممانعی که در میان قبر مرده و روضه‌ی مطهر آنحضرت علیه السلام وجود دارد تمام

برداشته می‌شوند و روضه‌ی آنحضرت علیه السلام مشاهده می‌شود در این صورت اشاره به محسوس و

مشاهده است.

۲. صورت مثالی آنحضرت علیه السلام به مرده عرضه می‌شود.

۳. به اعتبار معروف و موجود بودن در ذهن به سوی آنحضرت علیه السلام اشاره می‌شود.

خبر از دست

«باب الاعتصام بالكتاب والسنة»

اعتصام مصدر باب افتعال و ماده‌ی مجرد آن «عَصَمَ يَعِصِمُ عِصْمَةً» عصمت به معنی منع،

بازداشتن و عاصم یعنی مانع و بازدارنده منظور از اعتصام در اینجا تمسک جستن و دست زدن به

چیزی که انسان به وسیله‌ی آن خودش را از گناهان و آفات و بلبانی که او را به هلاکت می‌کشند

باز می‌دارد منظور از سنت، قول، فعل و حالات آنحضرت علیه السلام است که به شریعت و طریقت و

حقیقت تعبیر می‌شود.

❖ ۱۴۰ - عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « مَنْ أَخَذَ فِي أَمْرِنَا

هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ » متفق عليه.

سرود است

فَهُوَ رَدٌّ

در مورد مرجع ضمیر دو احتمال وجود دارد:

(۱) راجع به طرف شخصی است که بدعت ایجاد می کند.

(۲) مرجع ضمیر هُوَ چیز ایجاد شده یعنی ما أَخَذَ است.

هوای متعلق به است - سرود - ایجاد نشود در این

❖ ۱۴۱- وَعَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ،

وْخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ». رواه مسلم.

ترجمه: «اما بعد، پس خیر حدیث کتاب خداست و خیر هدایت هدایت محمد است و شرر امور محدثات آن است و هر بدعتی ضلالت است»

وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ

بدعت در لغت به معنای ایجاد چیز جدید و نو شرعاً بدعت عبارتست از ایجاد چیزی که در دوره‌ی

پیامبر اکرم ﷺ و صحابه کرام رضی الله عنهم و تابعین نظیر و مثالی ندارد نه ظاهراً و نه کنایاً و از آنه مستنبط

نیست و صحابه کرام رضی الله عنهم با وجود ضرورت و نیاز آن را انجام نداده‌اند چنین چیز جدیدی را ثواب

فهمیدن و به نام دین انجام دادن بدعت نام دارد. از قیوداتی که در تعریف بدعت است چند چیز

خارج می‌شود:

۱- از قید اول (نظیر آن در قرون ثلاثه وجود ندارد و از آنها مستنبط نیست) مسائل فقهی و کلامی

از تعریف بدعت خارج می‌شوند.

۲- از قید دوم (ثواب فهمیدن و به نام دین انجام دادن) توسعه در لذائد خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و

وسائل ایاب و ذهاب و غیره از بدعت خارج می‌شود.

مسئله‌ی دوم: آیا بدعت به دو دسته حسنه و سیئه تقسیم می‌شود یا نه هرچه که بدعت نام دارد همیشه

است و اصلاً حسنه‌ای وجود ندارد؟

در این مسئله دو نظریه وجود دارد:

(۱) عده‌ای از علماء اعتقاد دارند بدعت دو دسته است.

ا. حسنه

ب. سیئه

(۲) نظر بعضی از محققین این است که بدعت فقط سیئه است و چیزی به نام حسنه در بدعت وجود

ندارد. این گروه قول حضرت عمر رضی الله عنه که در مورد تراویح فرمودند «لَعَمْرُ اللَّهِ هَذِهِ

چنین ترجیه می‌کنند که منظور از بدعت در قول حضرت عمر رضی الله عنه بدعت به معنای لغوی کلمه

است نه بدعت شرعی زیرا عمل صحابه کرام رضی الله عنهم به بدعت شرعی تعبیر نمی‌شود یا معنی قول

حضرت عمر رضی الله عنه این است که اگر کدام بدعتی خوب بود پس این تراویح می‌بود ولی حقیقت

امر این است که بدعت خوبی وجود ندارد.

بدعت در لغت

سوال کتبی از عبادت در مسجد

❖ ۱۴۵- وَعَنْ أَنَسٍ، قَالَ: جَاءَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ إِلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ

ﷺ، فَلَمَّا أَخْبَرُوا بِهَا كَانَهُمْ تَقَالُوهَا، فَقَالُوا: أَيْنَ لَحْنٌ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا

تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَا أَنَا فَأَصْلِي اللَّيْلَ أَبَدًا. وَقَالَ الْآخَرُ: وَأَنَا أَصُومُ

النَّهَارَ أَبَدًا، وَلَا أَفْطِرُ. وَقَالَ الْآخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ

فَقَالَ: « أَنتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ » أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَتَقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي

أَصُومُ وَأَفْطِرُ، وَأَصْلِي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. » متفق

عليه.

این سه نفر صحابی بودند به نام های حضرت علی رضی الله عنه حضرت عثمان بن مظعون رضی الله عنه (برادر

رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله)، حضرت عبدالله بن رواحه رضی الله عنه

قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ

مراد از ذنب در این حدیث چیست در حالیکه پیامبران از گناه معصومند؟

از آنجائیکه پیامبران دارای درجات بلند بوده اند ترک افضل و اولی در حق پیامبران ذنب به شمار

می آید اما در واقع پیامبران همگی از گناه معصوم بوده اند پس مراد از ذنب در این حدیث ترک

اولی و افضل است در حق پیامبران و این قبیل حسنات الابرار، سیئات المقربین است.

❖ ۱۵۳- و عن سعد بن أبي وقاص، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ فِي

الْأَمْرِ سَوَاحِلُ رَدَّشَ

الْمُسْلِمِينَ جَرَمًا مِنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَحْرَمَ عَلَى النَّاسِ، لِحَرَمٍ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

معرفی راوی حدیث: راوی این حدیث حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه است کتبه اش ابواسحاق و

اسم پدرش مالک بن وقیب زهری است. حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از عشره مبشره به

مبیت است در سال ۱۰ هجری در سالگی مسلمان شد و یکی از صحابه‌ی مستجاب الدعوات است و این

هم یکی از فضائل جزئی حضرت سعد رضی الله عنه و همچنین حضرت زبیر رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

والدین خود را فدای این دو صحابی می‌کند حضرت سعد رضی الله عنه در سال ۵۵ هجری در حالیکه هفتاد

و خورده ای در سال ۱۰ هجری در نزدیکی مدینه منوره وفات شد و نماز جنازه‌ی این بزرگوار به

امامت مروان بن حکم که در آن زمان والی مدینه بود برگزار شد حضرت سعد رضی الله عنه در قبرستان بقیع

مدفون است و آخرین در سال ۱۰ هجری است از عشره مبشره که وفات کردند.

از قوم خاندان رسول صلی الله علیه و آله است پس دای رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز رفت

❖ ۱۵۹- و عند، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسِعُرِدَ كَمَا بُدَأَ، فِطْرِي لِلْغُرَبَاءِ». رواه مسلم.

بدأ الإسلام غريباً

لفظ بدأ دو احتمال دارد:

۱. بدأ از بَدَأْ يُبْدِئُ است به معنای ظاهر و آشکار شدن.

۲. بدأ مهموز اللام است به معنی شروع، آغاز و ابتدا.

این جمله سه توجیه دارد:

(۱) اسلام که در وهله اول شروع شد پیروان آن عده‌ی خیلی بودند یعنی به منزله‌ی غریبه و مسافر

هر کس در آن زمان اسلام را قبول کرد مردم از او کناره‌گیری کردند و او را ترد نمودند.

(۲) توجیه دوم اینست که قبول کنندگان اسلام در ابتدا و آغاز آن کم بودند و در آخر زمان عمل

کنندگان بر آن نیز کم می‌شوند طبق این دو توجیه غریباً صفت پیروان اسلام است.

(۳) غریباً صفت اسلام است. معنی حدیث اینست که اسلام در زمان آغازین خودش به منزله‌ی

غریبه و مسافری بود، جا و مکانی نداشت تا اینکه دارالمدينه آن را در خود جای داد و در آخر

زمان نیز اسلام به مدینه پناه می‌برد و در آن جای می‌گیرد.

فطوری للغرباء

مراد از غرباء چه کسانی هستند؟ در این مورد چند توجیه وجود دارد:

۱. مراد از غرباء کسانی هستند که به اسلام چنگ می‌زنند یعنی مسلمانان فرق نمی‌کند در ابتدای

اسلام باشد یا در آخر زمان.

۲. منظور از غرباء مهاجرین هستند.

۳. مراد از غرباء کسانی هستند که حدیث آنها را مشخص کرده. در حدیثی از ترمذی وارد شد

«هم الذين یصلحون ما أفسد الناس من بعدی من سنی»

❖ ۱۷۱- وعن عبد الله بن عمرو، قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « لَيَأْتِينَ عَلَى أُمَّتِي كَمَا أُنْسَى

عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَرُ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ، حَتَّى إِنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ أَتَى أُمَّه عَلَانِيَةً، لَكَانَ فِي أُمَّتِي

مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ. وَإِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَتَفَرَّقَ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثِ

وَسَبْعِينَ مِلَّةً، كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً». قَالُوا: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: « مَا أَنَا

عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي». رواه الترمذي

تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة

علامه فضل الله تورپشتی رحمته الله گوید به اعتبار اهل اصول فرقه‌های اهل بدعت شش تا هستند:

۱- خوارج ۲- معتزله ۳- رافضیه ۴- جبریه ۵- مرجئه ۶- مشبهه.

و هریک از این شش فرقه شاخه‌های زیادی دارند. خوارج ۱۵ فرقه هستند، رافضیه ۳۲ فرقه و گروه،

معتزله ۱۲ شاخه، جبریه ۳ فرقه، مرجئه و مشبهه هر کدام ۵ شاخه دارند.

مجموعه اهل سنت و جماعت یک فرقه است.

کلهم فی النار

در این حدیث اشکالی وارد می‌شود به این شرط دخول نار از دو حالت خارج نیست یا منظور آن

دخول ابدی و همیشگی است پس سوال پیش می‌آید این ۷۲ ملت همه کافر نیستند پس چگونه به

صورت ابدی وارد نار می‌شوند یا منظور از دخول نار، دخول ابدی نیست پس علت تخصیص این

۷۲ ملت که به نار داخل می‌شوند چیست در صورتیکه عصاة و گنهکاران مؤمن هم در نار داخل می‌شوند.

جواب دخول نار از دو جهت است:

(۱) از خرابی اعتقاد

(۲) از خرابی اعمال

منظور این حدیث از دخول نار از جهت اول است یعنی این فرقه‌ها به سبب خرابی اعتقاد به نار می‌

روند و گنهکاران مؤمن به سبب خرابی اعمال وارد نار می‌شوند این دو نوع دخول در نار با هم فرق

دارند شخصی که از جهت خرابی اعتقاد به نار می‌رود در آن بیشتر ماندگار می‌شود و مؤمنان

گنهکار که از جهت خرابی اعمال به نار می‌روند به اندازه خرابی اعتقاد در نار نمی‌مانند.

إلا ملة واحدة

مراد از ملت واحده و ناجیه اهل سنت و الجماعة است چون حدیث در ادامه مراد آن را خود

مشخص کرده است: «ما أنا عليه وأصحابي» حسن اهل

« کتاب العلم »

علم عبارتست از نوری در قلب مؤمن که این نور بر گرفته شده از اقوال، افعال و احوال محمدی که انسان را به سوی خداوند متعال، صفات، افعال و احکام او هدایت می کند. علم بر دو دسته است:

۱. علم کسبی: علم کسبی آنست که به واسطه ی کسب بشر و انسان بدست می آید.

۲. علم لدنی: علم لدنی آنست که بدون واسطه و کسب بشر بدست می آید.

علم لدنی سه دسته است:

(۱) وحی

(۲) الهام

(۳) فراست

❖ ۱۹۸ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَلَّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا

عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». رواه

البخاري.

وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ

این حدیث با احادیث دیگری که نهی وارد شده است از اشتغال به آنچه که از بنی اسرائیل گرفته

می شود نهی وارد شده است تعارض دارد توجیه و تطبیق بین روایات چیست؟

علماء این تعارض را به دو صورت حل کرده اند:

۱. مراد از روایات نهی، نقل کردن احکام کتاب های بنی اسرائیل است و این درست نیست چرا

که تمام شریعت های گذشته با آمدن دین اسلام و آمدن رسول الله منسوخ شده اند و مراد این

حدیث که از بنی اسرائیل رخصت می دهد که از بنی اسرائیل حدیث بیان شود بیان داستان و

نشانه های عجیب و شگفتگی که در بنی اسرائیل رخ داده است و این اشکال ندارد.

۲. مراد از این حدیث رخصت بیان قصه و داستانهای بنی اسرائیل است و منظور احادیث نهی عمل

به احکام آنها است.

مهم (مهم)

❖ ۲۰۲ - وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ

اللَّهُ مَالًا فَسَلَطَهُ عَلَى فَالْكَتِبِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا».

متفق عليه.

(مهم)

حسد دو نوع است:

(۱) حسد حقیقی: عبارتست از « قَتْنَى زُولِ نِعْمَةٍ عَنِ الْغَيْرِ » حسد به معنای حقیقی به اجماع علماء

حرام است.

(۲) حسد مجازی یا به تعبیر دیگر غبطه عبارتست از « قَتْنَى مِثْلِ نِعْمَةِ الْغَيْرِ مِنْ غَيْرِ زَوَالِهَا عَنْ

صَاحِبِهَا ». غبطه اگر در امور دنیا باشد حکمش این است که مباح است و در طاعت و بندگی

خداوند متعال حکم استحباب را دارد.

مراد از حسد در این حدیث حسد نوع دوم یعنی مجازی و غبطه است.

❖ ٢١٢- عَنْ كَثِيرِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي الدَّرْدَاءِ فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَجَاءَهُ

وضع و نهادن بالهای فرشتگان به چه معنی است.

۱. این بر حقیقت معمول است.

۲. این کنایه و مجاز است از تواضع و فروتنی. در این صورت این حدیث مفهوم آیه گریه‌ی (و

اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذِّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ ۖ وَايِدِي ۖ (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

المؤمنين ﴿ رَامِي رَسَانِدِ .

۳. بعضی گفته‌اند منظور از وضع جناح کمک کردن و آسان نمودن سعی و تلاش در مسیر طلب

علم است.

وإن فضل العالم على العابد

مراد از عابد، عابد بی علم است و مراد از عالم، عالم با عمل است.

❖ ۲۳۸- وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الزَّلَّ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ،

لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهَرَ وَبَطَنٌ، وَلِكُلِّ حَدٍّ مُطْلَعٌ». رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَنِ

الزَّلَّ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ

در مورد معنی و مفهوم این حدیث اقوال زیادی حدوداً ۳۵ قول نقل شده است:

علامه مندری رحمته الله گوید اکثر این اقوال ضعیف و غیر محتاط هستند البته ما در اینجا فقط به ذکر

اقوالی که بیشتر معتبر هستند اکتفا می کنیم:

(۱) خلیل بن احمد نعوی رحمته الله می فرماید منظور از هفت حرف، هفت قرائت است ولی این قول

چندان قوی نیست چرا که در روایات آمده است که از این هفت حرف، شش حرف تمام و

محرشده و فقط یک حرف مانده است. ولی قرائات هفتگانه تاکنون وجود دارند.

(۲) جمهور علماء مانند ابو عیید استاد امام بخاری رحمته الله، ابو حاتم رحمته الله، قاضی ابوبکر بن حبان رحمته الله

و غیره معتقدند که مراد از هفت حرف هفت لغت عرب است که به اعتبار فصاحت و بلاغت

خیلی معروف بودند و این هفت لغت عرب عبارتند از:

۱- قریش ۲- طی ۳- هوازن ۴- ثقیف ۵- اهل یمن ۶- حذیل ۷- بنو تمیم

صحیح ترین قول همین است.

(۳) بعضی می‌گویند مراد از سبعة احرف، هفت مضمون است که قرآن مشتمل آن است که

عبارتند از:

۱- امر ۲- نهی ۳- قصص ۴- امثال ۵- وعید ۶- وعده ۷- وعظ

بعضی هفت مضمون را به طور دیگری بیان و تفصیل کرده‌اند که نزد این عده هفت مضمون

عبارتند از:

۱- عقائد ۲- احکام ۳- اخلاق ۴- امثال ۵- قصص ۶- وعد ۷- وعید.

لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا

ضمیر منها به سبعة احرف راجع است و در بعضی نسخه‌ها منه وارد شده در این صورت مرجع آن

قرآن کریم است.

ظَهَرَ وَ بَطَنُ

درباره‌ی ظهر و بطن اقوال مختلفی وجود دارد:

۱. منظور از ظهر معنایی است که تمام اهل زبان آن را می‌فهمند و مراد از بطن معنی است که فقط

بندگان خاص خداوند متعال آن را می‌فهمند.

۲. مراد از ظهر معنایی است که اهل تفسیر آن را بیان می کنند و مراد از بطن معنایی است که اهل تائیل آن را بیان می کنند.

۳. مراد از ظهر چیزی است که کسی که آن را می شنود به مجرد شنیدن آن را می فهمد و مراد از بطن معنایی است که علمای اصول دلالتاً یا اشارتاً استخراج می کنند.

۴. منظور از ظهر لفظ و مراد از بطن معنی است.

۵. منظور از ظهر تلاوت و منظور از بطن تفکر و تدبیر است.

و لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ

مطلع به معنی جای و محل اطلاع و صعود و بالا رفتن. مراد از حد احکامی هستند که خداوند متعال برای بندگانش مشروع ساخته است پس محل اطلاع ظهر قرآن، فراگیری زبان عربی و علوم مرتبط به آن (صرف، نحو، فصاحت) و شناخت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ است و محل اطلاع بطن قرآن تزکیه نفس و صفای دل است که با پیروی و اتباع و عمل بر ظهر قرآن حاصل می شود.

علم به کمال

❖ ۲۳۹- وعن عبد الله بن عمرو، قال: قال رسول الله ﷺ: « العلم ثلاثة: آية محكمة، أو

سنة قائمة، أو فريضة عادلة وما سوى ذلك فهو فضل ». رواه أبو داود، وابن ماجه.

لاشک نیست و فرض
کتاب از کتاب
عبد
بن ابی داود
ابن ماجه

العلم ثلاثة

منظور از این علم، علمی است از دین که یادگیری آن حیثیت فرض کفایه دارد.

آیه محكمة

مراد آیه محکمه احکام کتاب الله است که منسوخ نباشند.

سنة قائمة

ای « ما ثبت في العبادات من الشرائع و السنن » یعنی احکام شرعی و سنت هایی که از احادیث

ثابت اند و منسوخ هم نیستند و جمهور صحابه رضی الله عنهم و تابعین بر آن اجماع دارند.

فريضة عادلة

منظور از فريضة عادله علم میراث یا حکمی است که از قرآن و سنت مستنبط باشد با این تفصیل این

جمله به اصول دین وفقه یعنی کتاب الله، سنت، اجماع و قیاس اشاره دارد.

❖ ۲۴۳- وعن معاوية، قال: إن النبي ﷺ في الأغلوطات. رواه أبو داود.

منظور از أغلوطات مسائلی هستند که انسان در اشتباه انداخته می شود و هدف آن فقط امتحان مردم

است. بعضی گفته اند منظور از أغلوطات مسائل سخت و پیچیده است.

❖ ۲۲۴- وعن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: « تعلموا الفرائض و القرآن. و علموا

الناس فيما يلقى مقبوض». رواه الترمذي

فرائض دو احتمال دارد:

(۱) منظور از فرائض علم فرائض و میراث است.

(۲) صحیح این است که منظور از فرائض احکامی هستند که خداوند متعال بر بندگانش فرض

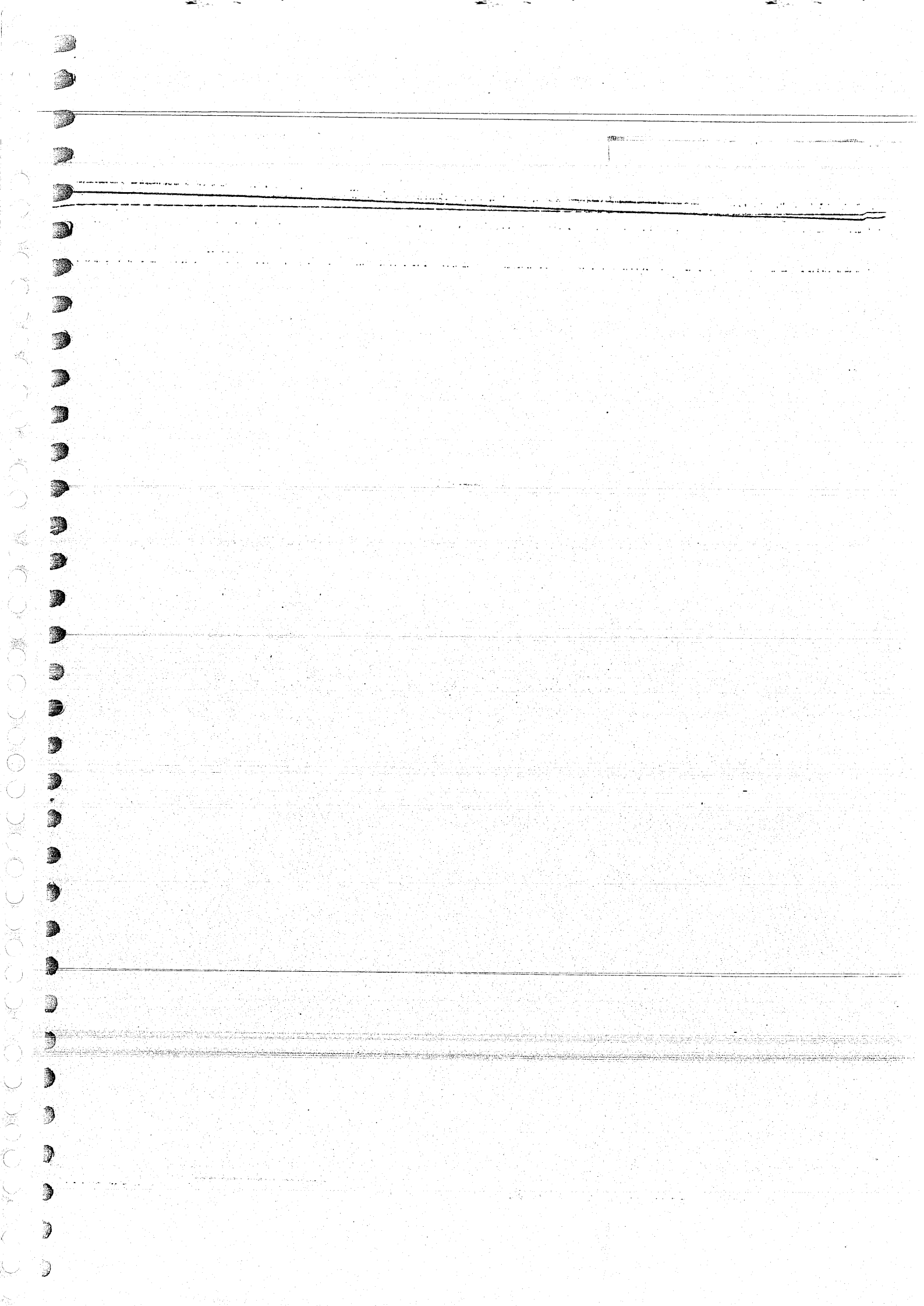
نموده است البته فرائضی هستند که از احکام رسول خدا ﷺ فهمیده می‌شوند.

❖ ۲۴۷- وَعَنْهُ، فِيمَا أَغْلَمَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْعَثُ هَلِدِهِ الْأُمَّةَ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ.

مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا

منظور از تجدید دین، احیاء و زنده کردن عمل بر کتاب و سنت و امر کردن به مقتضای آن است در
در این حدیث بعضی از علما؛ به خصوصی که در زمان خود از دیگران به خاطر تجدید
دین و ترویج سنت قلم و قمع بدعت و نشر علم ممتاز بوده‌اند مراد گرفته‌اند.

در سلب جامع الرواس و کواکب النور، این است که این حدیث بر عموم حمل شود چرا
که لفظ مَنْ بر واحد و جمع اطلاق می‌شود با این تفصیل این حدیث تنها به یک قشر مانند فقهاء
اختصاص ندارد بلکه قراء، محدثین، واعظان، زاهدان و غیره را در بر می‌گیرد که همه به نوعی به

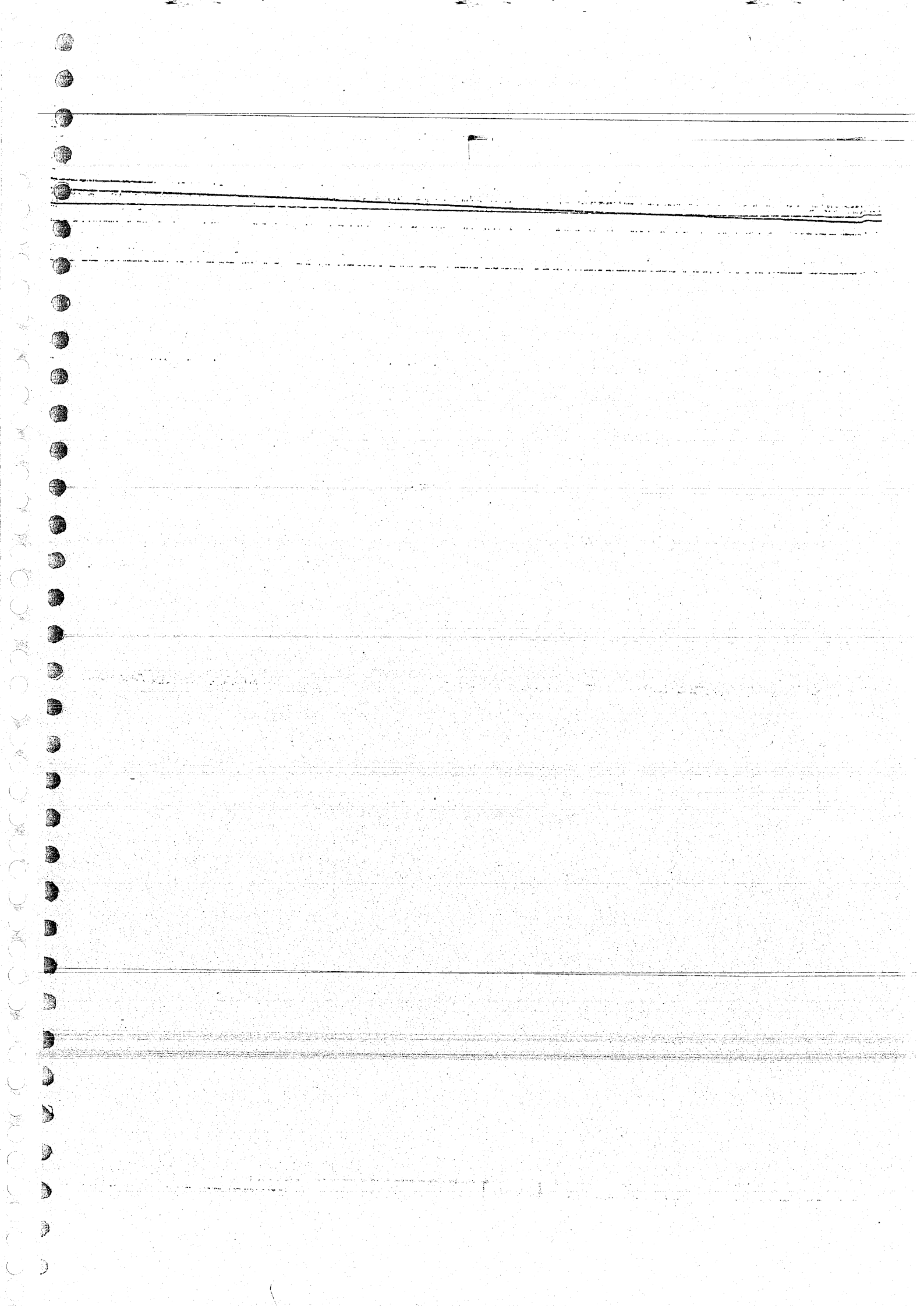


❖ ۲۴۷- وَعَنْهُ، فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْعَثُ لَهُ فِي الْأُمَمِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ.

مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا

منظور از تجدید دین احیاء و زنده کردن عمل بر کتاب و سنت و امر کردن به مقتضای آن است در رابطه با این حدیث بعضی از علماء افراد به خصوصی که در زمان خود از دیگران به خاطر تجدید دین و ترویج سنت قلع و قمع بدعت و نشر علم ممتاز بوده‌اند مراد گرفته‌اند.

ولی صاحب جامع الاصول می‌گوید در اینجا اولی این است که این حدیث بر عموم حمل شود چرا که لفظ مَنْ بر واحد و جمع اطلاق می‌شود با این تفصیل این حدیث تنها به یک قشر مانند فقهاء اختصاص ندارد بلکه قُرَاء، محدثین، واعظان، زاهدان و غیره را در بر می‌گیرد که همه به نوعی به تجدید دین پرداخته‌اند.



کتاب فضائل قرآن

در این باب مسئله‌ای وجود دارد که آیا تمام قرآن کریم از حیث فضیلت با هم برابر است یا بعضی از سوره‌ها و آیات آن از بعضی دیگر افضل تر هستند.

۱. قاضی ابوبکر باقلانی ابن حبان رحمته الله و ابوالحسن اشعری رحمته الله می‌فرمایند: قرآن کریم تماماً برابر است هیچکدام از سوره‌ها و آیات آن فوقیت و برتری ندارند.

دلیل این عده اینست که قرآن کریم کلام خداست ما اگر بعضی از آن را بر بعضی دیگر افضل بدانیم نقص و کوتاهی مفضول علیه (افضل) لازم می‌آید و این در شأن خداوند متعال محال است.

۲. نزد جمهور علما: بعضی از سوره‌ها و آیات قرآن بر بعضی دیگر افضلیت دارند.

دلیل جمهور: روایات کثیره‌ای هستند که دال بر فضیلت بعضی از سوره‌ها و آیات هستند. از

جمله (یس) قلب قرآن و فاتحة الكتاب افضل سور القرآن، آية الكرسي سيدة آية القرآن، و قل هو الله احد: تعدیل ^{تعدیل} ثلث القرآن است.

باب فی اختلاف و جمع القرآن

جمع دو معنی دارد:

(۱) به معنای حفظ و نگهداری

(۲) جمع به معنای نوشتن و تدوین

جمع به هر دو معنی در زمان پیامبر گرامی ﷺ بوده است با احتساب و شمار کردن این جمع قرآن کریم کلاً در سه مرحله جمع شده است:

۱. جمع زمان پیامبر اکرم ﷺ به جمع اول معروف است.

۲. در زمان خلافت خلیفه اول به پیشنهاد حضرت عمر فاروق رضی الله عنه صورت گرفت.

۳. جمع نهایی قرآن است در زمان خلافت خلیفه سوم حضرت عثمان رضی الله عنه بنابر هشدار و احساس

خطر حضرت خدیفه بن یمن توسط خلیفه سوم با مشورت به اجماع صحابه کرام رضی الله عنهم صورت

گرفت.

بَابُ فِي اخْتِلَافِ الْقُرْآنِ وَ جَمْعِهِ

فصل فی الجهاد

جهاد: مصدر باب مقاعله از جُهد مشتق است پس لفتاً به معنی مشقت و زحمت است. و شرعاً عبارتست از بذلُ الجُهد فی قتال الکفار.

علامه بن همام رحمه الله گوید جهاد به معنی دعوت و فراخواندن کفار بسوی دین حق و در صورت عدم پذیرش با آنها قتال و مبارزه کردن است.

جهاد دو نوع است:

- (۱) جهاد اکبر: مجاهده با نفس و شیطان که مجاهده با نفس با یادگیری امور دینی و عمل بر آنها و تعلیم دادن آن به دیگران صورت می گیرد و مجاهده با شیطان یعنی دفع و برطرف ساختن شبهه ها و شهوت هایی که توسط شیطان ایراد و آراسته می شود. در مرحله سوم یا چهارم که در آن
- (۲) جهاد اصغر که همان جهاد با کفار است با کمک ابزار زیر مانند دست، مال، زبان و دل انجام می گیرد و یکی دیگر از مصادیق جهاد با فاسقان یعنی افرادی که اعمالشان خوب نیست جهاد با فاسقان سه مرحله دارد:

أ. اولاً بوسیله دست

ب. دوم با زبان

ج. سوم اگر این توانایی را نداشت لا اقل در دل آنها را بدانند.

❖ ۳۸۷۵- و عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَدْخَلَ فَرَساً بَيْنَ فَرَسَيْنِ، فَإِنْ كَانَ يُؤْمِنُ أَنْ

يُسْبِقُ؛ فَلَا خَيْرَ فِيهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يُسْبِقَ فَلَا بَأْسَ بِهِ». رَوَاهُ فِي «شرح السنة». و

فِي رِوَايَةِ أَبِي دَاوُدَ، قَالَ: «مَنْ أَدْخَلَ فَرَساً بَيْنَ فَرَسَيْنِ، يَعْنِي وَهُوَ لَا يَأْمَنُ أَنْ يُسْبِقَ؛ فَلَيْسَ

بِقِمَارٍ. وَمَنْ أَدْخَلَ فَرَساً بَيْنَ فَرَسَيْنِ، وَقَدْ أَمِنَ أَنْ يُسْبِقَ؛ فَهُوَ قِمَارٌ».

صورت مسأله این حدیث این است:

۱. اگر در میان دو نفر مسابقه اسب سواری برگزار شود و برای آنها شخص ثالثی چون امیر و

حاکم یا فرد دیگری جایزه‌ای در نظر گرفته است که هر یک برنده شد جایزه برای اوست این

صورت جائز است و هیچ اشکالی ندارد.

۲. صورت دوم مسابقه این است که شرط فقط بر یک طرف دایر است. به طور مثال خالد و

محمود با هم مسابقه‌ای برگزار می‌کنند خالد به محمود گفت اگر من برنده شدم اسب مال من

است محمود قبول کرد و شرطی دیگر از خودش دایر نکرد این هم اشکالی ندارد.

صورت سوم مسابقه اینست که شرط دایر بین طرفین است این صورت درست نیست مگر اینکه

شخص ثالثی خود را وارد این مسابقه کند مثلاً به طور مثال خالد و محمود با هم مسابقه می‌دهند

خالد به محمود گفت اگر من در مسابقه برنده شدم اسب تو برای من است و همچنین محمود به

خالد گفت شرط گذاشت اگر من هم برنده شدم اسب تو برای من است این شرط جائز نیست

مگر شخص ثالثی بیاید و وارد مسابقه شود مثلاً بکر آمد و گفت من هم وارد مسابقه می‌شوم

اسب هر دوی شما برای من است مسابقه‌ای که قبلاً که در میان خالد و محمود نادرست در حال

حدیث در مورد مسابقه سوم
حکام - مسابقه
را حلال قلمند

برگزاری بود بکر آن را حلال و درست قرار می دهد ولی بشرطی که بکر خبر نداشته باشد که
اسبش تیزرو است و یقین دارد که مسابقه را می برد این مسابقه ای نشد.

باب آداب سفر

❖ ۳۸۹۲- عن كعب بن مالك: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي غَزْوَةِ ثُبُوكَ، وَكَانَ
دوست و راست است که در روز پنجشنبه سفر کرد و در روز جمعه
يُحِبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ. رواه البخاري.

چرا پیامبر ﷺ روز پنجشنبه را برای خروج دوست داشتند؟

(۱) چون روز پنجشنبه اعمال انسان به طرف خداوند می‌روند. و چون سفرهای پیامبر ﷺ برای

خداوند متعال بود.

(۲) چون پنجشنبه کاملترین روز هفته است به این معنی که آخرین روز هفته است.

(۳) خمس یعنی پنجم، عرب به لشکر خمیس می‌گفتند چون لشکر به پنج دسته بود.

علامه نورپسندی - پنجشنبه روزی که احوال انسان به بالا برده می‌شود -

پنجشنبه هم لشکرگزاران روز

برگزاری برد بکر آن را حلال و درست قرار می دهد ولی بشرطی که بکر خبر نداشته باشد که

اسبش نیزرو است و یقین دارد که مسابقه را می برد این مسابقه ای نشد.

باب الجزیه

جزیه عبارت است از همان مالی که از کفار اهل ذمه گرفته می شود.

جزیه دو دسته است:

(۱) جزیه صلح و ترازی: مقدار و اندازه این جزیه معلوم نیست بستگی به توافق و رضایت اهل ذمه با

حاکم اسلامی دارد.

(۲) جزیه ای است که حاکم اسلامی به عنوان یک تکلیف بر کفار اهل ذمه تعیین می کند نزد

احناف بر افراد متوسط سالی ۲۴ درهم، هر ماهی ۲ درهم، و بر فقیر کاسب ماهی یک درهم،

سالی ۱۲ درهم است و امام شافعی می گوید جزیه هر شخص بالغ یک دینار یا ۱۲ درهم است.

❖ ۳۸۹۳- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَغْلَمُوا؛ مَا سَارَ رَاكِبٌ بَلِيلٍ وَحْدَةً». رواه البخاري.

این حدیث، با حدیث دیگری که حضرت جابر رضی الله عنه آن را روایت کرده است که در آن حدیث سفر کردن در شب اجازه داده شده است در ظاهر تعارض دارد. تطبیق دو حدیث چگونه است؟ به شب رفتن انسان از دو حال خالی نیست:

۱. انسان به این رفتن نیاز فوری دارد و گمانش هم این است که رفتنش خطر ندارد و از جان خود ایمن است و گمان می کند که سلامت من در خطر نیست این سفر جایز است.

۲. اگر در رفتنش خطر و ترس باشد جایز نیست و در این حدیث منظور همین است و پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین سفری منع فرموده اند.

باب الجزیه

عبارت است از همان مالی که از کفار اهل ذمه گرفته می شود.

در دسته است:

جزیه به صلح و ترازی: مقدار و اندازه این جزیه معلوم نیست بستگی به توافق

حاکم اسلامی دارد.

ریه ای است که حاکم اسلامی به عنوان یک تکلیف بر کفار اهل ذمه

تفاوت بر افراد متوسط سالی ۲۴ درهم، هر ماهی ۲ درهم، و بر فقیر کاتب

سالی ۱۲ درهم است و امام شافعی می گوید جزیه هر شخص بالغ یک دینار

باب قسمت الغنائم و الغلول فيها

برای او

❖ ۳۹۸۷- وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَسْهَمَ لِلرَّجُلِ وَ لِفَرَسِهِ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ سَهْمًا لَهُ

و سَهْمَيْنِ لِفَرَسِهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

دو سهم برای اسب

انسه ثلثه و صاحبین می گویند سواره سه سهم دارد و پیاده یک سهم. این دلیل همین مذهب است

امام اعظم رحمته الله می فرماید سواره دو سهم و پیاده یک سهم دارد. دلیل امام اعظم رحمته الله روایتی دیگر

از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما است و همچنین روایت مُجَمَّع بن حارثه رضی الله عنه که در ادامه باب می آید که

در روایت مجمع وارد شده فاعطى الفارس سهمين و الراجل سهماً.

کتاب الآداب

آداب جمع ادب است. ادب دو معنا دارد:

(۱) ادبیات فارسی، ادبیات عرب، نگارش و ...

(۲) رعایت کردن ادب در قول، فعل و رفتار. در اینجا همین معنای دوم مراد است.

ادب عبارتست از به کار بردن قول یا فعلی که قابل ستایش و تمجید باشد یا ادب یعنی اخلاق

گرامی و بزرگ.

باب السَّلام

در سلام دو مسئله وجود دارد. ابتدای سلام سنت و جواب سلام واجب است.

مراد از سنت و واجب، کفایه است. اگر جمعی نشسته باشند یک شخص وارد شود و سلام دهد از

میان جمع یک نفر جواب دهد از دیگران کفایت می‌کند.

از واجب، ثواب سنت بیشتر دارد.

کمترین الفاظ سلام، السلام علیکم و کاملترین آن السلام علیکم و رحمه الله و برکاته است.

❖ ۴۶۵۷- وعن جابر، أن النبي ﷺ قال: «إذا كتب أحدكم كتابا فليتربه فإنه المبح

للحاجة». رواه الترمذی، و قال: هذا حديث منكر.

فلتربه

۱. بنده، عاجزی و ناتوانی خود را پیش کند به خدا
۲. مخاطبی که برای او نامه می نویسد به او تواضع را تعلیم می دهد.
۳. چون در آن زمان قلم ها جوهری بودند نامه را با خاک بمالد تا جوهر آن خشک شود.

باب المصافحة و المعانقة

مصافحه با هر دو دست سنت است.

باب القیام

علمای اهل ظاهر می گویند قیام درست نیست و در حدیث آمده که پیامبر اکرم ﷺ به انصار گفت

«قوموا الی سیدکم» این به خاطر ضعف حضرت سعد رضی الله عنه بود که پیامبر ﷺ فرمود بلند شوید

برای کمک به او و احترام برای او اما علمای دیگر می گویند که نفس قیام اشکالی ندارد و جایز

است در صورتی که در آن مبالغه نباشد.

باب الجلوس و النوم و المشی

❖ ۴۷۰۹- ر عن جابر، قال: فَمَی رسول الله ﷺ أن یرفع الرجل إحدى رجلیه علی الأخری وهو مستلق علی ظهره. رواه مسلم.

این حدیث با حدیث قبل که در آن آمده «رأیتُ رسول الله ﷺ فی المسجدِ مُسْتَلْقِیاً وَاحِداً إِحْدَى قَدَمَیْهِ عَلَی الْأُخْرَى» به ظاهر تعارض دارد پس حل این تعارض چیست؟

جواب: در حدیثی که پیامبر ﷺ نهی فرموده از این نوع دراز کشیدن این منع حمل شده بر همان حالتی که منجر به کشف عورت شود و اگر خوف کشف عورت نباشد اشکالی ندارد.

باب العطاس و التناؤب

❖ ٤٧٣٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: « إِنْ أَلَّاهُ يُجِبُّ الْعَطَاسَ وَيَكْرَهُ التَّنَاؤِبَ،

فَإِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ وَحَمِدَ اللَّهَ كَانَ حَقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمْعُهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ. فَأَمَّا

التَّنَاؤِبُ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَنَاؤَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُرِدُّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا

تَنَاؤَبَ ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ فِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ: فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ: هَا؛

ضَحِكَ الشَّيْطَانُ مِنْهُ. ».

خمپازه از شیطان است کنایه از خفلیت، گرانی، کوتاهی و پرخوری است که شخص می‌تواند آن را

دفع کند.

❖ ۴۷۳۳- وعنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلْيَقُلْ

لَهُ أُخْرَاهُ - أَوْ صَاحِبِهِ - يَرْحَمُكَ اللَّهُ. فَإِذَا قَالَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَلْيَقُلْ: يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحْ

بَالَكُمْ » رواه البخاري.

گفتن الحمد لله مسنون است و جواب الحمد لله واجب کفایه است.

❖ ۴۷۳۷- وعن أبي سعيد الخدري، أن رسول الله ﷺ قال: «إِذَا تَنَازَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُمْسِكْ

يَدَهُ عَلَى فَمِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ» رواه مسلم.

« فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ » دو توجیه دارد: یا شیطان حقیقتاً وارد می شود یا اینکه مستی شیطان وارد

می شود.

❖ ۷۸۸- وَعَنْ جُنْدَبٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيتَ إِصْبَعُهُ فَقَالَ:

«هَلْ أَلْتِ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيتَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتَ».

خداوند متعال می فرماید که پیامبر ﷺ شاعر نیست اما در این حدیث آمده که پیامبر ﷺ شعر خواندند.

جواب:

(۱) آن حضرت ﷺ شاعر نبوده بلکه ایشان شعر دیگران را می خواندند و از خود هیچ شعر نگفته است.

(۲) آن حضرت ﷺ شعری گفته که شبیه شعر بوده ولی در اصل نثر بوده و نظم نبوده.

❖ ۴۷۹۴- وعن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: «لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيهِ

خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِي شِعْرًا». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

مراد این است که:

۱. شب و روز و هم و غم شخص شعر گفتن باشد حرام است.
۲. شعر توحیدی و اسلامی نباشد و تعریف جاهلیت را بکند حرام است.
۳. شعری که در مورد اسلام و مدح خدا و پیامبر ﷺ باشد خوب است.

❖ ۴۸۱۴- و عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَيَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ،

وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

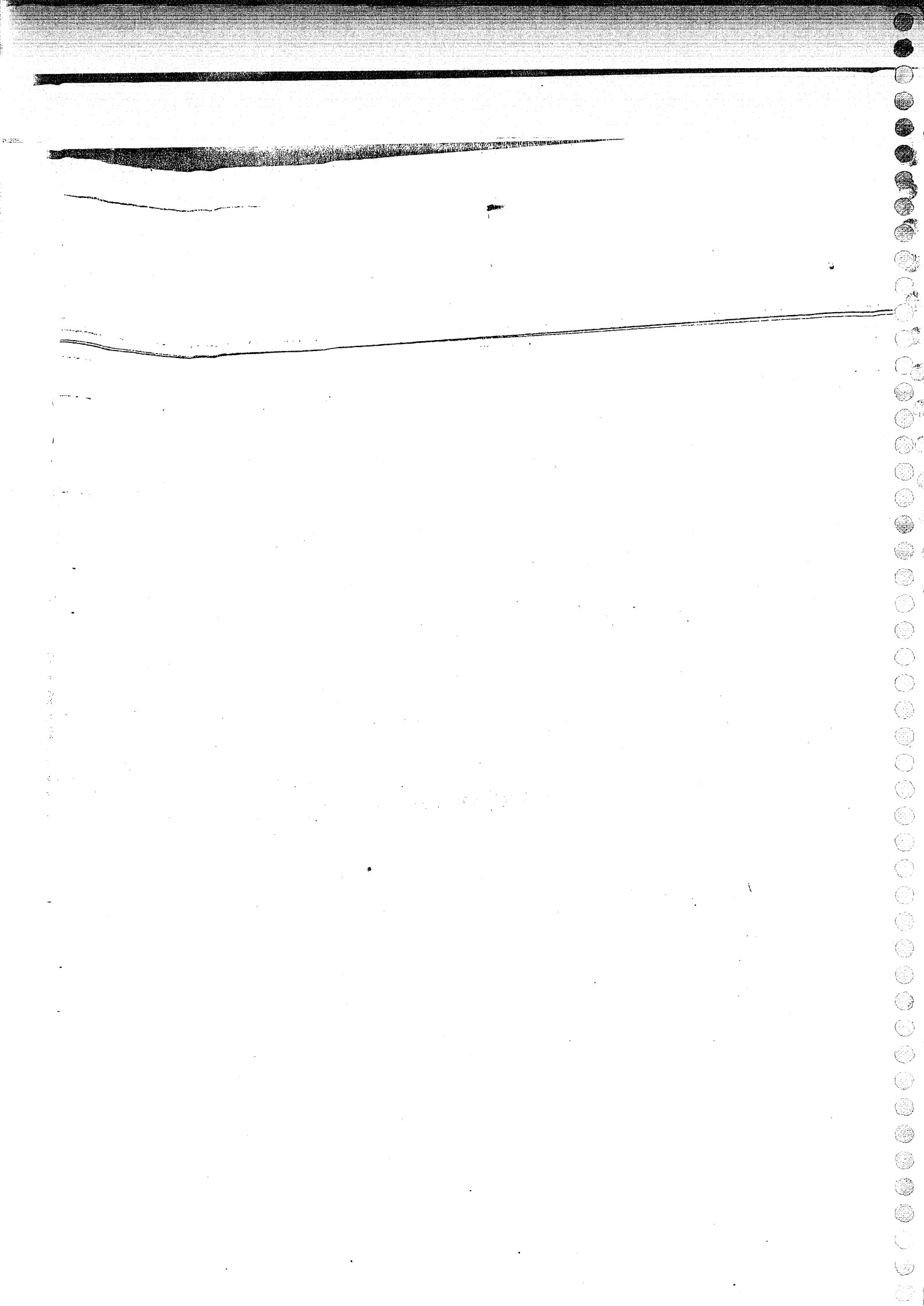
مراد از کفر:

(۱) ناسپاسی و ضایع کردن حق مسلمانان و خارج شدن از دستور الهی

(۲) یا مراد کفر حقیقی است در صورتی که قتال و درگیری آنها را حلال بدانند.

❖ ۴۸۲۱- وعن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: « إذا قال الرجل: هلك الناس، فهو أهلكهم ». رواه مسلم.

شخصی وضعیت و اعمال مردم را می بیند و می گوید مردم هلاک شدند از روی حجب و تکبر که
من از آنها نیستم پس هلاک ترین مردم است. اما اگر از روی دلسوزی بگوید و خود را شامل کند
اشکالی ندارد.



❖ ۴۸۲۶ - وَعَنِ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِذَا رَأَيْتُمُ

الْمَدَّاحِينَ فَاخْتَرُوا لِي وَجُوهَهُمُ التُّرَابَ » رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

پس پاشید در چهره‌هایشان خاک این دو توجیه دارد:

۱. این حدیث بر حقیقت خود محمول است که بر چهره‌ی او خاک پاشید.
۲. این حدیث محمول است بر حرمان یعنی مجرم کنید آنها را و چیزی به آنها ندهید.

